

ضمیمه شماره ۴ سال ۱۳

مجله دانشکده ادبیات

بعضی از کهن ترین آثار نشر فارسی

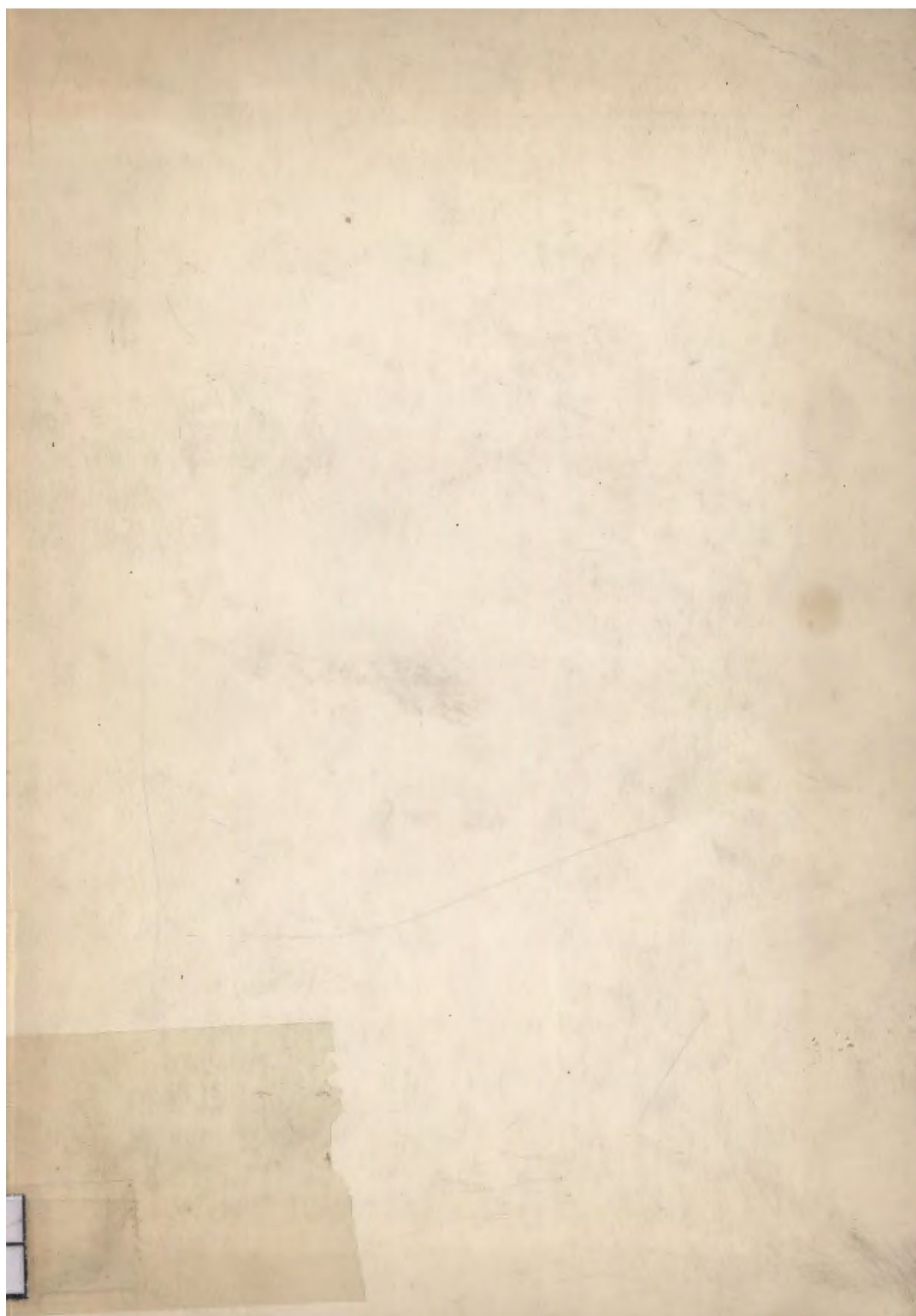
تا پایان قرن چهارم هجری

بقلم

دکتر غلامحسین صدیقی

استاد و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

دانشکده ادبیات







۶۹۸۲۱۳



بعضی از کهن ترین آثار نثر فارسی

تا پایان قرن چهارم هجری

بقلم

آقای دکتر غلامحسین صدیقی

استاد و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات



« در این وقت بود که چشمان آموزگار ترگرده
وقطرات اشک بر صورتش روان گشته بود کلام خود را
قطع نمود و از جا برخاست »

مؤلف فرائد الادب

(دوره دوم ص ۶-۷ تهران ۱۳۶۶ ق. ۰)

نگارنده در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی فهرستی از نام برخی از آثار علمی نثر فارسی که تا پایان قرن پنجم نوشته شده در مقدمه کتاب قراضه طبیعیات بمناسبت ارتباط موضوع آن کتاب با امور و مسائل علمی و بیان توجه ایرانیان در قرنهای ابتدائی دوره اسلامی به تصنیف این نوع کتابها ترتیب داده منتشر ساخت و بعضی از آثار ادبی و تاریخی و دیوانی را چون از موضوع متن کتاب دور دید در حواشی ذکر کرد پس از آن تاریخ چون ادامه این مطالعه را در مبحث جامعه شناسی فرهنگی و فکری ایران سودمند می دانست هر جا اثری از این نوع نوشته ها دید و خواند نام آنرا ثبت کرد اکنون قسمتی از آن یادداشت های بیمقدار را که مشتمل بر ذکر بعضی از نوشته های تاریخی و ادبی و دیوانی و دینی و علمی تا پایان قرن چهارم است و به بعضی از آنها تا این وقت توجهی نشده بعنوان سپاسگزاری بنام فقید ادب عبدالعظیم قریب که تلمیذ تحریرات گرانقدر او بوده است مصدّر ساخته بستايشگران آن استاد ارجمند تقدیم مینماید .

رعایت اختصار را از تمهید مقدمه و ذکر آثار نثر فارسی در قرن پنجم خودداری کرده خوانندگان را بمقدمه کتاب مذکور حواله میدهد .

زبان رسمی و ادبی ایرانیان یعنی پهلوی ساسانی (پارسیک) و زبانهای عام و لهجه‌های محلی پس از سقوط شاهنشاهی کهن و پهنای ساسانی و غلبه عرب چنانکه در نظایر این مورد بسیار دیده شده است از میان نرفت ولی استیلای قوم فاتح از طرفی زمینه و مقدمات انتشار زبان آنانرا فراهم ساخت و از طرف دیگر باعث انتقال مرکز قدرت و اداره از مغرب بشمال شرقی ایران و تطوّر سریع و سپس رسمی و ادبی گشتن یکی از زبانهای عام یعنی زبان دری و تفوق آن بر عموم زبانهای عام ایرانی گروه غربی و شرقی دیگر مانند پهلوی و سغدی و خوارزمی و ختنی و لهجه‌های محلی شد. زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) هر چند بضعت گرائید لکن قرن‌ها خاصه نزد پیشوایان مذهبی که آنرا همچون زبان دینی بکار بردند باقی و برقرار ماند و نه تنها آثار بزرگ مهمی از تألیفات پهلوی این دوره باقی مانده بلکه مقدار نسبتاً کثیری از جمله‌ها و عبارات آن زبان بعلتهای مختلف در تألیفات عربی نویسان ایرانی و غیر ایرانی در آمده که قسمتی از آنها بما رسیده است.

اولین نمونه‌های بیش و کم کوتاه فارسی دری نیز که از بعضی جهات دنباله زبان پهلوی ساسانی است و حتی قبل از اسلام زبان شهرهای مداین و درگاه پادشاهان بود و لغات اهل مشرق ایران و خراسان و بلخ بر آن غلبه داشت^۱ و بتدریج زبان رسمی و ادبی و علمی و دینی و فلسفی و ملی ایرانیان شد پیش از نوشته‌های مستقل مبسوط از همین راه برای ما حفظ شده است. ذکر یکایک این نمونه‌های متعدد گذشته از آنکه نیازمند تتبع و استقصای کامل است در حدود تنگ این مختصر نمی‌گنجد^۲ لکن نوشته‌های نسبتاً مفصل و تألیفات مستقل فارسی دری تا آنجا که باطلاع نگارنده رسیده بقرار ذیل است.

۱- رش : ابن‌الدیم ، الفهرست ص ۱۳-۱۴ (چاپ لیبزیگ ۲-۱۸۷۱م) (نقل از ابن‌المقفع) ؛ یاقوت ، معجم‌البلدان ج ۳ ص ۹۲۵ (چاپ لیبزیگ) در عنوان فهلو (نقل از حمزه اصفهانی و شاید در اصل از ابن‌المقفع).

۲- برای اطلاع اجمالی از این کلمات و جملات خصوصاً رش : اشعار ابونواس و کتابهای جاحظ و عیون الاخبار ابن‌قتیبّه و اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری و کتاب المسالك و بقیه در حاشیه صفحه بعد

۱- قطعه‌ای از نامه خصوصی فارسی بخط عبری این نوشته در بیابان ختن (ترکستان چین) کشف شده و آنرا از اواخر قرن اول (۹۹-۱۰۰ هجری مطابق ۷۱۷-۷۱۸ م.) میدانند.^۱

بقیه از صفحه قبل :

المالک ابن خرداد به و کتاب البلدان ابن الفقیه همدانی و تاریخ طبری و رساله بدء شأن ابو عبد الله محمد ترمذی و کتاب الزینه تألیف ابو حاتم رازی و ترجمه تاریخ بخارای نرشخی و سروج الذهب و التنبيه والاشراف مسعودی و کتاب البدء و التاریخ مقدسی و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی و احسن التقاسیم بشاری مقدسی و مفاتیح العلوم خوارزمی و طبقات الشعراء ابن المعتمر و محاسن اصفهان مافروخی و المعرب جوالیقی و تاریخ الحکماء قفطی و شفاء الغلیل خفاجی. از دانشمندان معاصر ایرانی بیشتر از همه علامه فقید محمد قزوینی و علامه تقی زاده و سپس مرحوم اقبال آشتیانی و مرحوم بهار و آفایان همائی و مجتبی مینوی و دکتر رضا زاده شفق و سعید نفیسی و دکتر محمد معین و دکتر صفا و دکتر مهدی محقق این موضوع را در مقالات و نوشته‌های خود مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند (رش : فهرست مقالات فارسی بکوشش ایرج افشار ذیل نام اشخاص مذکور) .- از شرق شناسان ف. فن گرونی باوم و ولاد ییمیرینورسکی و والتر برونو هرمان هنینگ و ژیلبر لازارتبعاتی در این باب کرده‌اند .

۱- این نامه را که بسیاری از قسمتهای آن پاره و تباه شده دکتر اولر اشتاین که در ۱۹۰۰-۱۹۰۱ بحکم حکومت هند مشغول کاوش علمی در ترکستان چین بود در اطراف بیابان ختن بدست آورد و مرگلیوت آنرا تحت عنوان یک اثر قدیم عبری و فارسی از ختن در مجموعه اشتاین با آثار قدیم فارسی دیگر بیاورد داشت مقدمه ای ا. اشتاین و یادداشتهای متمم باشروا. ای. کولی و جی ویسنر با عکس قسمتی از آن و ترجمه متن در روزنامه انجمن آسیائی سلطنتی لندن (سال ۱۹۰۳ مقاله ۲۶ ص ۷۳۵ و بعد) منتشر گرد. مرگلیوت معتقد است که این نوشته متأخرتر از قرن هشتم میلادی نیست و بلکه متعلق با آغاز قرن مذکور است زیرا در سطر ۲۳ آن این جمله دیده میشود: «چون یزید فرستاد... نزدیک اسپهبد» و غرض از یزید والی خراسان یزید بن مهلب (۹۷-۹۹ ه) است که قسمتی از طبرستان را در زمان سلیمان بن عبد الملک در ۹۸-۹۹ هجری (۷۱۷ م) گشود (رش : تاریخ الرسل والملوک ابوجعفر محمد بن جریر طبری، چاپ لیدن ۱۸۷۹-۱۸۸۱ م. سلسله دوم ص ۱۳۲۴) و چون عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (۹۹-۱۰۱ هجری) یزید را خلع و بزدان کرد پس پیغام او با سپهبد فرخان متأخرتر از سال ۹۹ هجری نمیتواند بقیه در حاشیه صفحه بعد

۲- کتاب بهافرید فروردینان، برای پیروان کیش خود^۱.
جنیش بهافرید در ۱۲۹ هجری قمری آغاز شد و در سال ۱۳۰ با قتل او پایان رسید پس محتمل است که وی کتاب خود را در ۱۲۹ کرده باشد و این تا حال قدیم‌ترین کتابهای دینی فارسی اسلامی است^۲ که خبری از آن بوسیله^۳ عالم و محقق بزرگ

بقیه از صفحه قبل:

باشد متن این نوشته تا آنجا که معلوم می‌شود حاکی واقعه‌ایست که چندان زمانی از آن نگذشته است. پس اگر این نظر درست باشد ویزید و سپهبد همانها باشند که ذکر شد تاریخ نامه بتقریب سال ۱۰۰ (۷۱۸ م) خواهد بود در آنچه از این نوشته مانده جز نام یزید تنها یک کلمه عربی (رکیب = رکاب) دیده می‌شود و با آنکه نامه ظاهراً از یک یهودی یهودی دیگر است چنانکه باشر توجه کرده هیچ کلمه عبری در آن نیست و حتی خدا با نام فارسی «ایزد خدا» ثبت شده است. نیز رش: بنویست. «در باره قطعه‌ای از کتاب مزامیر سریانی و فارسی» روزنامه آمیائی پاریس سال ۱۹۳۸ ص ۵۸؛ زالمان، زاپیسکی، نشریه انجمن باستان شناسی بخش شرق شناسی امپراطوری روس ج ۱۶ (۱۹۰۴ م) ص ۶۰۴-۵۷۰ (با اصلاحات و تصحیحات متعدد)؛ هنینگ، کتاب درسی، ایران شناسی ج ۱، ص ۷۹-۸۰؛ هنینگ، قدیم‌ترین نسخه شعر فارسی، ترجمه فارسی متن سخنرانی استاد هنینگ از آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۵۷-۵۸ ص ۲؛ ژیلبر لازار (= ژ. ل.)، زبان قدیم‌ترین آثار نثر فارسی ص ۳۱ (متن فرانسوی). این امر درخور توجه است که اولین نوشته‌های فارسی دری بسبب حاجتی که مردم در مناطق مختلف ایران بنویشتن داشتند تنها بخط عربی که از جهات متعدد مورد نیاز عامه بود صورت نمی‌گرفت بلکه خط عبری و سریانی قدیم (= خط ثقیل = استرانگلو) و سانوی نیز بکار می‌رفت.

۱- رش: ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه ص ۲۱۰ (چاپ ادوار زاخائو، لپزیگ ۱۹۲۳)؛ عباس اقبال «ذکر بعضی از قدیم‌ترین آثار مفقوده نثر فارسی» مجله شرق دوره اول ص ۹۵؛ جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری بقلم نگارنده (بزبان فرانسوی) ص ۱۱۱-۱۳۲.

۲- چون تاکنون جز قسمت‌نسبه^۴ قلیلی از آثار مکشوف در ناحیه تورفان بررسی نشده و بطبع نرسیده‌است میتوان انتظار داشت که با پیشرفت کار تنبع و طبع آثار مذکور اطلاعات بیشتری راجع بآثار فارسی آنها بماند ولی با در نظر گرفتن آنچه از آن نوشته‌ها بچاپ رسیده کتاب بهافرید فعلاً کهن‌ترین کتابهای دینی فارسی است که خبری از آن داریم.

ابوریحان بیرونی بما رسیده است ابوریحان گوید^۱ « و کتابی بفارسی برای پیروان خود نهاد » از این جمله بصراحت معلوم نمیشود که این کتاب بفارسی دری زبان معمول در خراسان ساخته شده بود یا پهلوی و نیز روشن نیست که کتاب مذکور بخط اسلامی بوده یا بخط پهلوی ولی چون ابوریحان بی فاصله پس از اتمام شرح خروج و جنبش بهافرید از ظهور مقتع (متوفی بسال ۱۶۶ هـ . ق.) و قیام اوعلیه والی خراسان و لشکریان مهدی خلیفه سخن رانده و در ضمن گزارش احوال و آراء او گوید^۲ . « و من اخبار او را از فارسی بعربی گردانیده‌ام » و میدانیم که ابوریحان پهلوی نمیدانسته و مستبعد است که اخبار مقتع در خراسان برای مردمی که زبانشان فارسی دری بوده بزبان و خط پهلوی نوشته شده باشد، با احتمال قوی میتوانیم بگوئیم که غرض ابوریحان از فارسی کتاب بهافرید نیز زبان دری است که بخط عربی نوشته شده بوده است نه زبان و خط پهلوی و از این شاهد و شاهدها و قرینه‌های دیگر معلوم میشود که دعوت و تبلیغ دینی در تطوّر و انتشار نثر فارسی سهم و نصیبی داشته است .

۳- سه کتیبه^۳ کوتاه فارسی بخط عبری مکشوف در افغانستان شرقی که محتملاً مربوط بسال ۱۳۵ هجری (۷۵۲-۷۵۳ م) است^۴ .

۴- قطعه‌ای کوچک از ترجمه^۵ فارسی زبور نسطوری بخط سریانی که نزدیک تورفان کشف شده^۶ و تاریخ آن معلوم نیست ولی بسیار قدیم مینماید^۷ .

۱- الآثار الباقیه ص ۲۱۰ : « و وضع لهم کتاباً بالفارسیة » .

۲- جای مذکور ص ۲۱۱ : « وقد ترجمت اخباره من الفارسیة الى العربیة » .

۳- رش : هنینگ ، کتیبه‌های تنگ ازائو ، نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ج ۲۰ (۱۹۵۷ م) ص ۳۳۵-۳۴۲ ؛ هنینگ ، قدیمترین نسخه شعر فارسی ، جای مذکور ص ۲ ؛ ژ. ل. . جای مذکور ص ۳۱ .

۴- این نوشته را فن لوکوک از تورفان آورد وف. و. لک. مولردر جشن نامه زاخائو (۱۹۱۵ م) ، ص ۲۱۵-۲۲۲ انتشار داد ، بنویست ، ایران شناس محقق فرانسوی مطالبی را که مولر بنحو ناقص یا ناصحیح در باره آن نوشته ، در مقدمه خود مورد بحث قرار داده بود اصلاح و تصحیح نمود ؛ رش : بنویست ، در باره قطعه‌ای از کتاب زبور (= مزامیر) سریانی و فارسی ، روزنامه آسیائی پاریس سال ۱۹۳۸ ص ۴۵۸-۴۶۲ ؛ هنینگ ، قدیمترین نسخه شعر بقیه در حاشیه صفحه بعد

۵- قطعه‌ای فارسی بخط سریانی^۱.

۶- قطعات فارسی بخط مانوی در تورفان^۲.

۷- اخبار مقنّع - هاشم کازکی مروزی بلخی معروف به مقنّع در سال ۱۵۲ یا ۱۵۸ هجری برضد خلیفه عباسی قیام کرد و جنبشی دینی بوجود آورد و سالها در ماوراءالنهر با همکاری پیروانش که به سپید جامگان یا مبیضه معروف بودند با عاملان

بقیه از صفحه قبل :

فارسی جای مذکور، ص ۲؛ نیز رش : ژ.ل. کتاب مذکور ص ۳۱ و ح .

۵- ژ.ل. جای مذکور ص ۳۱؛ بنویست (جای مذکور ص ۵۹) تاریخ آنرا بین زبان تحریر پاپیروس پهلوی مصر (قرن هفتم میلادی) و اوایل فارسی ادبی، وهینگ قدیمترین نسخه شعر فارسی ص ۲) آنرا از قرن دهم میداند .

۱- این قطعه را که هنوز بچاپ نرسیده ایران شناس محقق هینگ در کتاب مذکور ج ۱ ص ۷۹ ذکر کرده ؛ رش : م. بویس، فهرست نسخه‌های خطی ایرانی مانوی در مجموعه آلمانی تورفان، برلین سال ۱۹۶۰ ص ۱۳۰ ش ۷۳۴، نقل از ژ.ل. ص ۳۱ و ح .

۲- دو قطعه از آنها را مولر نشان داده و چند کلمه عربی آنرا ذکر کرده است «مولر... متذکر شد که در میان نسخی که از تورفان بدست آمده چند قطعه بزبان فارسی نیز یافته میشود که طبعاً با خط مخصوص مانویان نوشته شده مولر دو قطعه از این قبیل را یاد میکند. یکی قطعه‌ای در باب گاه شماری (قطعه م ۱۵۰) و دیگر قطعه مرتبط و مفهوم و درخور توجهی شامل چهار صفحه تمام از کتابی در باب عقاید دینی (قطعه م ۱۰۶). هیچیک از این دو قطعه تاکنون انتشار نیافته است و متأسفانه اخیراً دانسته شد که قطعه بزرگتر (م ۱۰۶) که هم از لحاظ مطلب و هم از لحاظ زبان اهمیت داشت در آشفته‌گیهای پس از جنگ از میان رفته است اما من با جستجو در میان اوراق خود بیافتن سوادى از آن موفق شدم که اکنون باید تاحدی جانشین نسخه اصلی محسوب گردد» (هینگ، قدیمترین نسخه شعر فارسی ص ۲-۳)؛ نیز رش :

ف. و. ل. مولر نسخه‌های خطی باقی مانده بخط سریانی قدیم (استرانگلو) ج ۲، انتشارات فرهنگستان علوم پروس ۱۹۰۴ م، ص ۱۰۶ و ۹۵؛ هینگ، کتاب مذکور ج ۱ ص ۷۷؛ ژ.ل. جای مذکور ص ۳۲ و ح .

وقائدان خلیفه‌جنگید تادر سال ۱۶۶ هجری کارش تباه شد و روزگارش بپایان رسید^۱ اخبار او پس از وی بزبان فارسی دری نوشته‌شد و اگرچه معلوم نیست که این امر در چه سالی انجام یافته لکن محقق است که ابوریحان بیرونی پیش از تألیف الآثار الباقیه عن القرون الخالیة (که ظاهر آدر سال ۳۹۱ بنوشتن آن مشغول بوده) آن کتاب را بعربی ترجمه کرده بود چنانکه در اثر مذکور پس از شرح ظهور مقنّع گوید «ومن اخبار اورا از فارسی بعربی گردانیده و آنرا در کتاب خود در اخبار سپید جامگان و قرمطیان» با استقصاء آورده‌ام^۲ و بنابر این تاریخ تصنیف آن کتاب میان سالهای ۱۶۶ - ۳۹۰ محدود می‌شود.

مؤلف کتاب اخبار مقنّع دانسته نیست اما ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی که متن عربی کتاب تاریخ بخارای (تألیف شده در ۳۳۲ هـ) محمد بن جعفر نرشی (۲۸۶ - صفر ۳۴۸ هجری) را در سال ۵۲۲ هجری بفارسی در آورده در ذکر خروج مقنّع گوید که «محمد بن جعفر اندر کتاب این فصل را آورده است لیکن ناتمام و ابراهیم که صاحب اخبار مقنّع است و محمد بن جریر الطبری آورده است که...» و از این قول برمی‌آید که ابراهیم نامی کتابی بفارسی بعنوان اخبار مقنّع نوشته که تا سال ۵۲۲ باقی بوده و محمد بن نصر مقداری از آنرا نقل کرده است و میتوان احتمال داد که چون عنوان کتاب (اخبار مقنّع) و زبان آن (فارسی) با کتاب مذکور در الآثار الباقیه مطابق و منقولات ابوریحان با وجود اختصار اساساً با نقل محمد بن نصر موافق است هر دو کتاب یکی باشند و اگر تقدّم ذکر آن کتاب بر تاریخ طبری در قول محمد بن نصر مبنی بر تقدّم زمانی باشد پس اخبار مقنّع قبل از سال ختم کتاب طبری (۳۰۲) یا سال وقات او (۳۱۰ هجری) نوشته شده است و اگر فرض شود که دو کتاب بفارسی با یک عنوان و در یک موضوع تألیف یافته باشد تاریخ تألیف آنکه در دست ابوریحان بوده و بعربی درآمد متأخرتر از حدود سال ۳۹۱ (سال تقریبی تألیف الآثار الباقیه) و تاریخ تألیف ابراهیم که قسمی از آن در ترجمه فارسی تاریخ بخارا ضبط شده متأخرتر از سال ۵۲۲ (سال ترجمه^۳

۱- رش: جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف نگارنده (متن فرانسوی)

ص ۱۶۳-۱۸۶.

۲- الآثار الباقیه ص ۲۱۱: «وقد ترجمت اخباره من الفارسیة الى العربیة وهی مستقصاة

فی کتابی فی اخبار المبیضة والقرامطة».

کتاب نرشخی بفارسی) نتواند بود. از کتاب اخبار مقنن که ابراهیم کرده است قسمت سودمند مهمی نیز در نسخه ای از تاریخ بلعمی موجود در کتابخانه^۱ وین ضبط شده که در نسخه های خطی و چاپی معمولی تاریخ بلعمی که بنظر رسیده دیده نمیشود و نگارنده هنگامی که بتحقیق نهضت های دینی ایرانی مشغول بود در کتابخانه^۲ وین بآن برخورد و ترجمه^۳ فرانسوی آنرا در تألیف خویش نشر داد^۴ و اصل آن نیز در نسخه^۵ فارسی جنبش های دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری (محفوظ در وزارت فرهنگ) آورده شده است^۶.

ترجمه کتاب شاناق پزشک هندی

شاناق معرب نام چنکیه^۱ پزشک و منجم هندی متفنن در علوم و حکمت است بعضی از محققان جدید او را همان چانکیه یا کوتیلیه^۲ وزیر مشهور چند رگوپته امپراطور هند که بتقریب از ۳۲۱ تا ۲۹۸ پیش از میلاد سلطنت کرده میدانند^۳

۱- نسخه خطی شماره ۳۷۴ ورق ۲۸۱ ب- ۲۸۳ الف .

۲- رش : جنبش های دینی مذکور ص ۱۶۴ ح ۵ ص ۱۷۲-۱۷۸ .

۳- درباره نامه مقنن که قسمتی از آن فارسی است ، بمردم شهرها و سخنان و ادعاهای او ، رش : تاریخ بخارا ص ۷۸ و ۸۵- ۸۷ .

۴- هاء آخرین نام همچنین سنکه و کنکه و چرکه و سوچروته ... که پس از این بیاید غیرمفوظ و برای بیان حرکت فتحه کاف است .

۵- کوتیلیه را برخی از محققان صاحب کتاب میاسی و اجتماعی مهم ارضاستره میدانند (رش : جرج سارتن مقدمه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۱۴۷-۱۴۸) (متن انگلیسی) ؛ الدوسیلی ، علم عرب ص ۷۳ (متن فرانسوی) عنوان بعضی از تصنیفات نیز که در کتب اسلامی به شاناق منسوبست و پس از این میآید جنبه سیاسی و اجتماعی دارد این ابی اصیبعه (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲-۳۳) از کتاب منتحل الجواهر (در کتاب سراج الملوك طرسوسی ص ۳۳۱ : متخل الجواهر و این عنوان که بمعنی گزیننده گوهراست بهتری نماید) که او آنرا از آثار شاناق دانسته قطعه ای آورده که متضمن اندرزهایی بوالیان و حاکمان است . جرج سارتن نیز (جای مذکور) در کیفیت نظریه های سیاسی کوتیلیه که جنبه ماکیاولی دارد تحقیق کرده است .

۶- رش : جرج سارتن (جای مذکور) ؛ الدوسیلی ، علم عرب ص ۷۳ .

دانشمندان اسلامی تصنیفات متعدد به شاناق نسبت داده‌اند^۱ که یکی از آنها در پنج مقالت بنام صاحبش شاناق خوانده شده^۲ و با اسم کتاب السموم نیز معروف است این کتاب را منکه هندی که مردی پارسی و پزشکی استاد و فیلسوفی دانا بود و زبان‌هند (سانسکریت) و زبان ایرانیان را بخوبی میدانست و از زبان هندی بفارسی و عربی^۳

۱- بشرح ذیل: کتاب السموم (یا کتاب شاناق) در پنج مقالت، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳؛ ابن الندیم در الفهرست (ص ۳۰۵) زیر عنوان «اسماء الكتب الهندیة فی الخرافات والاسمار والاحادیث» گوید: «کتاب شاناق فی التدییر» و در جای دیگر (ص ۳۵) در عنوان «الكتب المؤلفة فی الفروسیة و حمل السلاح و آلات الحروب و التدییر و العمل بذلک...» گوید: «کتاب شاناق الهندی فی امر تدییر الحرب، و ما ینبغی للملک ان یتخذ من الرجال و فی امر الاساور و الطعام و السم...» و ذیل «اسماء الكتب المؤلفة فی المواعظ و الاداب و الحكم الفرس و الروم و الهند...» (ص ۳۱۶) گوید: «کتاب شاناق الهندی فی الاداب خمسة أبواب». ظن نگارنده این است که موضوع هر سه کتاب با وجود اختلاف جزئی در عناوین یکی باشد لکن علامه قزوینی (هزاره فردوسی ص ۱۳۵ ح ۱) آنها را سه کتاب متفاوت دانسته است. ۲- کتاب البیطرة (طبقات الاطباء جای مذکور). ۳- کتاب فی علم النجوم (طبقات الاطباء جای مذکور). ۴- کتاب منتحل الجوهر (یا منتخل الجواهر و آن در صورت صحت انتساب بشاناق برخلاف نوشته ابن ابی اصیبعه لابد ترجمه عربی عنوان کتاب اوست.) که آنرا برای ابن قمانص (؟) هندی یکی از شاهان زمانش تألیف کرد (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲-۳۳؛ ابن قمانص ظاهراً تحریف نامی است که در مجمل التواریخ و القصص (ص ۱۲۰-۱۲۴) بشکل برقماریص دیده میشود.

۲- در مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری شاناق نام کتاب تصور شده است (رش: هزاره

فردوسی ص ۱۳۵ و ح ۲).

۳- ابن الندیم (ص ۲۴۵) گوید: «منکه الهندی، و کان فی جملة اسحق بن سلیمان بن علی الهاشمی، ینقل من اللغة الهندیة الی العربیة» ابن ابی اصیبعه (ج ۲ ص ۳۳) که ظاهراً همین روایت را آورده گوید: «و وجدت فی بعض الكتب ان منکه الهندی کان فی جملة اسحق بن سلیمان بن علی الهاشمی و کان ینقل من اللغة الهندیة الی الفارسیة و العربیة» و معلوم نیست که کلمه «الفارسیة» از فهرست ابن الندیم یا نسخه چاپی آن افتاده یا ابن ابی اصیبعه آنرا خود اضافه کرده است.

ترجمه میکرد و در روزگار هارون الرشید برای درمان بیماری سخت او از هند بعراق خوانده شد و باسلام گرائید^۱ از بهر یحیی بن خالد بن برمک (وزیر هارون از ۱۷۰ تا ۱۷۷ ه. ق) از هندی بفارسی^۲ درآورد و درآورنده^۳ آن بخط فارسی مردی

۱- جاحظ ، کتاب الحيوان ج ۷ ص ۶۵ .

۲- ابن ابی اصیبعه گوید (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳ در شرح حال منكه): «من اللغة الهندية الى الفارسی» و در جای دیگر (ج ۲ ص ۳۳ در شرح حال شاناق) گوید: «ولشاناق من الكتب كتاب السموم... فسر من اللسان الهندي الى اللسان الفارسی منكه الهندي...»
کلمه فارسی که معادل کلمات «فارسی» (در سیاق عبارات عربی) و «الفارسی» و «الفارسیة» و «اللغة الفارسیة» و «اللسان الفارسی» در مورد زبان بکار رفته در متنهاى عربی قرنهای ابتدائی اسلامی بچهار معنی استعمال شده است: اول بمعنی زبان ایرانی (بنحو عام، رسمی یا محلی، قدیم یا معاصر)، برای نمونه رش: ابوحاتم رازی (متوفی بسال ۳۲۲ ه. ق)، کتاب الزینة ج ۱ ص ۶۱ (در اینجا فرقی میان زبان اوستائی و پهلوی و فارسی معمول عصر مؤلف مذکور نیست الفهرست ص ۱۳ و ۱۲ و ۱۱).

دوم بمعنی زبان پهلوی ساسانی (= پارسیک) ، رش: بلاذری، فتوح البلدان، (قاهره ۱۳۱۹ ه. ق) ص ۳۰۸؛ جهشیاری، کتاب الوزراء و الكتاب ص ۳۸ (چاپ مصر ۱۳۵۷ ه) و ص ۶۷؛ مسعودی، مروج الذهب (چاپ پاریس) ج ۴ ص ۸۹؛ حمزه اصفهانی تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء ص ۳۴ و ۱۵ (مطبعة کاویانی برلین)؛ الفهرست ص ۱۴ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۴-۲۴۵ (۲۴۶ بار) و ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۳۶ و ۳۳۷ .

سوم . بمعنی زبان اهل فارس در جنوب ایران، رش: یاقوت، معجم البلدان ج ۳ ص ۹۲۵ (ذیل نام فهلوی) (منقول از کتاب التنبيه حمزه اصفهانی)؛ الفهرست ص ۱۳ و ۱۴ (از ابن المقفع).
چهارم بمعنی فارسی دری، رش: ابن المعتز، طبقات الشعراء ص ۱۰؛ طبری سلسله ص ۷۲۴؛ کتاب الزینة ص ۶۵ و ۶۴ و ۷۱ و ۱۲۲-۱۲۳؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۱ (الفهلویة و الفارسیة) و ص ۲۹۳ (الفارسیة و الفهلویة)؛ مقدسی، کتاب البدء و التاريخ ج ۳ ص ۱۳۸ و ص ۷۱۳؛ ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس ص ۱۰ و ص ۳۸۸؛ بیرونی، الاثار الباقية ص ۲۱۱؛ بیرونی، مقدمه کتاب الصيد نه ص ۱۳ (طبع ماکس میرهوف) (سه بار) و ص ۱۵؛ قفطی، تاریخ الحكماء (چاپ لیبزیگ) ص ۱۴۰ .

بقیه در حاشیه صفحه بعد

بود بنام ابوحاتم بلخی. کتاب شاناق بدست عباس بن سعید جوهری مولای مأمون برای آن خلیفه ترجمه شد^۱ و متولی قراءت آن از فارسی عبری همو بود^۲.

بقیه از صفحه قبل :

این استعمالات مختلف که گاهی حتی در کتاب یک مؤلف مانند کتاب الزینة از ابوحاتم رازی (ص ۶۱ و ۶۴) مشهود است در بعضی از موارد اشتباه یا ابهام بوجود آورده اظهار نظر قطعی در مفهوم کلمات مذکور را با فقد دلایل و قراین کافی دشوار میکند و از آن سوار است مقصود کلمه فارسی در ترجمه کتاب السموم شاناق، نگارنده بدون آنکه نظر خود را در اینجا قاطع بداند تصور میکند که غرض از فارسی در مورد منظور فارسی اسلامی است و قرینه نقل بخط فارسی که بعد از ترجمه آن کتاب یاد شده تأیید میکند که مقصود خط و کتابت فارسی اسلامی است زیرا ذکر چنین مطلب در مورد خط پهلوی در مأخذهای عربی معمول و معهود نیست.

پس شاید بتوان از این تصریح و مقدمات چنین نتیجه گرفت که منکه مطالب کتاب سموم را اسلاء میکرد و ابوحاتم بلخی آنرا بخط فارسی اسلامی می نوشت. بنا بر روایت طبری (سلسله ۳ ص ۷۴۸) و ابن ابی اصیبعه (ص ۳۳) منکه (ظاهراً در اوایل ورود خود به بغداد) ترجمان داشته و ابن الندیم منکه را از ناقلان زبان هندی عبری شمرده است.

این نکته نیز در خور توجه است که در آورنده کتاب بخط فارسی مردی است اصلاً از اهل بلخ که زبان قومیش فارسی دری بوده است استاد فقید اقبال بنقل از مکتوب علامه قزوینی نوشته است: «اگر این کتاب که از هندی (سانسکریت) بفارسی در عهد هارون الرشید و برای یحیی برمکی... ترجمه شده است بخط فارسی بعد از اسلام بوده پس عجالة قدیعتین کتابهایی است که بزبان فارسی و خط اسلامی نوشته شده بود و بسیار مستبعد است که در بغداد در خلافت عباسیین و برای یحیی برمکی که مسلمان بوده و باظهر وجوه پهلوی نمیدانسته آن هم بتوسط یک مسلمان موسوم بابوحاتم بلخی کتابی بخط پهلوی نوشته باشند و باقوی احتمالات بخط اسلامی بوده است و مقصود از «الخط الفارسی» در عبارت ابن ابی اصیبعه هم گویا همان خط فارسی باشد نه خط پهلوی» (مجله شرق، دوره اول ش ۲ ص ۹۹).

۱- عباس بن سعید جوهری منجم و صاحب کتاب زیچ و آثار دیگر است که با سر مأمون با یحیی ابن ابی منصور (= بزیت پیروزان) و ابوالطیب سندی بن علی و خالد بن عبدالملک مروودی در محله شماسیه بغداد و کوه قاسیون دمشق با سر مأمون از سال ۲۱۵ تا سال مرگ خلیفه (۲۱۸) برصد کواکب پرداخت، رش: الفهرست ص ۱۴۳ و ۲۷۲ و ۲۷۵؛ تاریخ الحکماء قنطی ص ۳۰۷ و ۲۹۲ و ۲۹۱ و ۲۹۰.

۲- رش: یق (= یادداشتهای قزوینی) ج ۵ ص ۱۹۳.

نام پزشک و منجم دیگری از متقدمان و حکیمان بزرگ هند بصورت کنکه که بعضی از محققان جدید با احتمال اورا همان کانکاینه پزشک قدیم هند میدانند^۱ در تألیفات اسلامی آمده و بعضی از معاصران اورا با منکه مترجم کتاب سموم اشتباه کرده یا آنکه منکه را تحریف کنکه و هر دو اسم را از یک تن دانسته اند.

بعقیده نگارنده این رأی بدلائل ذیل محل نظر است :

نویسندگان معتبر قدیم مانند جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ هـ) و ابومعشر بلخی (۲۷۲ هـ) و ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ هـ) و طبری (۲۲۴-۳۱۰ هـ) و ابن الندیم (م ۳۸۵ هـ) و صاعداندلسی (م ۴۶۲ هـ) و قفطی (م ۶۴۶ هـ) و ابن ابی اصیبعه (م ۶۸۸ هـ) که هریک بمناسبتی بذکر نام یا بشرح احوال و آثار آندو پرداخته اند چنین رأی ندارند و حتی بعضی از آنان^۲ کنکه و منکه را جداگانه نام برده بهریک تألیفات و آثاری نسبت داده اند.

ابوالقاسم صاعداندلسی در سخن از علم و علماء هند در باره^۳ کنکه گوید

و مما بلغنا ذكره من علمائهم بهيئة العالم و تركيب الافلاك و حركات النجوم كنكه الهندي فان ابامعشر جعفر بن (محمد بن) عمر البلخي ذكر في كتاب الالوف^۴ انه المقدم في علم النجوم عند جميع العلماء من الهند في سالف الدهر ولم يبلغني تحديد عصره و لا شيء من اخباره غير ما ذكرناه عنه «وازين قول ابومعشر بلخي (۲۷۲ هـ) که بنابر معروف بیش از صد سال عمر کرده و کودکی او مقارن با عصر منکه و رشید و برمکیان بوده و درباره^۵ کنکه گوید که او در علم نجوم از همگی دانایان هند در روزگاران

۱- رش: ویر، تاریخ ادبیات هند ص ۲۶۸-۲۶۹ ح و ص ۱۵۳ (ترجمه انگلیسی،

لندن ۱۹۱۴م)؛ رینو، یادداشت در باره هند ص ۳۱۴ و بعد.

۲- مانند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه.

۳- طبقات الاسم ص ۱۴-۱۵ (بیروت ۱۹۱۲م) و همین عبارت را ابن ابی اصیبعه در طبقات

الاطباء (ج ۲ ص ۳۲) بتامی و قفطی در تاریخ الحکماء (ص ۲۶۵) با اضافاتی آورده اند.

۴- در باره این کتاب رش: ابن جلیل، طبقات الاطباء و الحکماء مقدمه فؤادسید

ص یاکز - کط؛ سیدجلال الدین تهرانی، رساله صور قدیمه فلکی (گاهنامه سال ۱۳۱۳

ش) ص ۳.

گذشته برتر بوده است ثابت میشود که کنکه جز منکه است و عصر اندو با هم تطبیق نمیکند. ابن الندیم نیز از کنکه در ضمن طبقه^۱ علمای متقدم (ص ۲۷۰) نام برده ولی اسم منکه را در زیر عنوان «نقلة الهند» که از زبان هندی عبری نقل میکرده اند (ص ۶۴۵) آورده است.

آثار کنکه و منکه نیز متفاوتست، منکه بنقل و ترجمه^۲ کتابهای طبی می پرداخت و تألیف مستقلی بوی منسوب نیست اما کنکه را صاحب تألیفاتی بخصوص در هیأت عالم و حرکات نجوم شمرده اند^۳.

برخی از معاصران داخلی و خارجی را گذشته از یکی دانستن کنکه و منکه درباره^۴ عصر و زمان منکه نیز لغزش روی داده و معلوم نیست بر اساس چه مأخذی منکه

۱- آثار ذیل بنام منکه ثبت شده است: ۱- نقل کتاب سموم شاناق از هندی بفارسی (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳) ۲- کتاب سسرده (= سوچروته، رش: فردوس الحکمة از علی بن سهل طبری، صفحه آخر ضمیمه دوم) ده مقالت که آنرا با سرجی بن خالد بن برمک عبری تفسیر (= ترجمه) کرد و بمنزله کناشی (= مجموعه) در طب بود که در بیمارستان بکار میرفت (الفهرست ص ۳۰۳) ۳- کتاب أسماء عقاقیر الهند، که منکه آنرا از بهر اسحق بن سلیمان بن علی هاشمی ترجمه کرد (الفهرست ص ۳۰۳) تألیفات ذیل را بنام کنکه ثبت کرده اند: ۱- کتاب النمودار فی الاعمار. ۲- کتاب اسرار الموالید. ۳- کتاب القرانات الکبیر. ۴- کتاب القرانات الصغیر (رش: الفهرست ص ۲۷۰؛ تاریخ الحکماء ص ۲۶۷). ابن ابی اصیبعه پس از ذکر آن چهار کتاب سه کتاب دیگر از او نام برده است: ۱- کتاب فی الطب وهو یجری مجری کناش-ممکنست توهم شود که این کتاب همان کتاب سسرده است ولی باید باین امر توجه داشت که چون این کتاب از تألیفات کنکه شمرده شده بعید مینماید که بآن یکی باشد بعلاوه ابن ابی اصیبعه خود (ص ۳۲) تألیف سسرده را خارج از شرح احوال کنکه باین صورت نامبرده: «کتاب سسرده وفیه علامات الادواء و معرفة علاجها و ادویتها عشر مقالات امر یحیی بن خالد بتفسیره» نیز رش: یعقوبی، تاریخ، ج ۱ ص ۷۵ (نجف ۱۳۵۸ ه). ۲- کتاب فی التوهم - ابن ابی اصیبعه این کتاب را خود در جای دیگر (ص ۳۲) به ابی قتیل (کذا) (= توقشتل، در الفهرست) نسبت داده است. ۳- کتاب فی احداث العالم والدور فی القران.

(یاکنکه) را بعصر منصور خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ) کشانده اند. ابن الآدمی^۱ (متوفی در اواخر قرن سوم هجری) و بیرونی (م ۴۴۰ هـ) و صاعداندلسی (م ۴۶۲ هـ) و قفطی (م ۶۴۶ هـ)^۲ که بورود شخص یاهیاتی در زمان منصور از هند (یعنی سرزمین سند که پس از سرکشی در اوایل دوره عباسیان، مطیع حکومت منصور شده بود)^۳ بقول ابن الآدمی در سال ۱۵۶ و بقول بیرونی در ۱۵۴ هجری^۴ باکم و بیش تفصیل تصریح کرده اند هیچیک نام آن مرد را نبرده اند لکن از معاصران ظاهراً کسانی که خاطره ای از آمدن منکه به بغداد در عصر هارون داشته اند و منکه و کنکه را یکی میدانستند مرد هندی منجم را که بدربار منصور آمد کنکه یا منکه نام داده اند.

اشتباه دیگری که درباره منکه کرده اند اینست که او را از پزشکان هندی گندیشاپور پنداشته اند^۵ ولی این امر براساسی نیست زیرا مؤلفان قدیم (جاحظ و طبری و ابن ابی اصیبعه) صریحاً نوشته اند که او از هند بفرمان هارون بغداد خوانده شد.

خلاصه آنکه منکه پزشک و عالم و حکیم هندی (ظاهراً از مردم سند) براهنمائی ابو عمر الاعمشی^۶ بدرمان بیماری هارون از سند به بغداد خوانده شد و با

۱- ابوعلی الحسین بن محمد بن حمید الآدمی (متوفی در اواخر قرن سوم) از نوجمان بزرگ صاحب زیچ کبیر که با سرگ او ناقص ماند و شاگردش قاسم بن محمد مدانی معروف به علوی آنرا بپایان برد و به نظم العقد نامزد کرد، رش: الفهرست ص ۲۸۰؛ طبقات الامم ص ۱۳ و ۴۹ و ۵۷ و ۵۸؛ تاریخ الحكماء ص ۲۶۶ و ۲۷۰ و ۲۸۲ (اینجا قفطی در نام او بخطا رفته است).

۲- رش: کتاب الهند ص ۲۰۸ و ۲۱۲ و ۲۲۳؛ طبقات الامم ص ۴۹؛ تاریخ الحكماء ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۳- رش: فتوح البلدان بلاذری ص ۴۹۹-۵۰۰ (قاهره ۱۳۱۹ هـ)؛ طبری، تاریخ سلسله سوم ص ۷۷ و ۷۹ و ۷۹ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۳۷۶ و ۳۸۰.

۴- بهرد و حال در زبان حکومت هشام بن عمرو تغلبی در سند از جانب منصور (رش: طبری س ۳ ص ۳۷۶ و ۳۸۰).

۵- رش: الدویلی، علم عرب ص ۷۳.

۶- روایت بلعمی در تفصیل باروایت مذکور اختلافاتی دارد.

۷- طبری، تاریخ، سلسله سوم ص ۷۴۷؛ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳.

علاج خلیفه نزد او مقرب گشت و در دستگاه یحیی بن خالد و برمکیان^۱ و اسحاق ابن سلیمان بن علی هاشمی راه یافت و مورد نوازش آنان قرار گرفت و مسلمان شد، زبان فارسی آموخت و بخواش یحیی برمکی بترجمان خود ابوحاتم بلخی کتاب سموم شاناق را بفارسی املاء کرد و ترجمان آنرا بخط فارسی (= خط فارسی اسلامی یا خط عربی) نوشت و بعد از آموختن زبان تازی بعضی از تألیفات هندی را نیز بآن زبان در آورد.

در کتاب سموم شاناق ظاهراً بعد تصرفاتی کرده‌اند و آنچه بما رسیده نماینده^۲ کتاب اصلی شاناق نیست، بعضی از محققان^۳ معتقدند که این کتاب تألیف یک قلیساز عربست که در آن از قطعه^۴ کوچکی از کتاب طبّی سوچروته هندی استفاده کرده و آنرا به شاناق هندی نسبت داده است.

بعقیده^۵ الدومیلی (علم عرب ص ۷۳) کتاب موجود که عنوان کتاب شاناق فی السموم والتریاق یافته^۳ متضمن دو بخش است بخش اول براساس کتاب سموم شاناق ترجمه^۴ عربی عباس بن سعید جوهری^۴ و بخش دوم الحاقات و اضافات همان مترجم برمبنای منابع یونانی که آثاری از نوشته‌های هندی نیز در آن موجود است^۵.

۱- برمکیان ادب پرور و فضل دوست بودند و در دولت عرب شاید بعلمت پیوستگی نیاکانشان بادین بودائی بکاره‌اند و فرستادن کسانی بآنجا بمنظورهای علمی و احضار پزشکان و حکیمان آن دیار (که از دانش آنان با احتمال قوی در بیمارستانی که هارون در بغداد تأسیس کرده بود مستقیماً یا بوسیله مترجمان زبان هندی استفاده میشد) میل و دل‌بستگی خاص داشتند رش: الفهرست ص ۳۴۵؛ جاحظ گوید (البیان والتبیین ج ۱ ص ۷۸) که یحیی بن خالد پزشکانش را مانند منکه از هند جلب کرد.

۲- رش: کارادوو، متفکران اسلام ج ۲ ص ۲۶۰؛ بروکلن، تاریخ ادبیات عرب ذیل ج ۱ ص ۱۳؛ تقی زاده، تاریخ علوم در اسلام ص ۸۱ (تهران ۱۳۳۲ ش).

۳- متن این کتاب را دکتر بنینا اشتراوس با ترجمه آلمانی و تحقیقات و مطالعات انتقادی در سال ۱۹۳۴ م در برلین منتشر کرده است.

۴- ذکرش در بالا گذشت.

۵- مهمترین مأخذها راجع به شاناق و مترجم کتاب او، منکه: جاحظ، البیان والتبیین بقیه در حاشیه صفحه بعد

کتاب چرکه

چرکه در زبان مقدس هندوان بمعنی عاقل است^۱ و ایشان این نام را بیکى از پزشکان عالیقدر خود که در کشمیر متولد شده و در دربار کانیشکا^۲ میزیسته و از ناسکان ملهم ومؤید بوده^۳ داده‌اند کتاب طبی موجز او که با اسم صاحبش خوانده میشود بوسیله شخصی که نام او دانسته نیست از هندی بفارسی^۴ و سپس بهمت

نقله از صفحه قبل :

ج ۱ ص ۷۸ ؛ طبری ، تاریخ ، سلسله سوم ص ۷۴۷ - ۷۴۸ ؛ ابن قتیبه ، عیون الاخبار ج ۱ ص ۲۰۲ ؛ ابن الندیم ، الفهرست (جاهای مذکور) ، ابن ابی اصیبعه ، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ - ۳۴ ؛ عباس اقبال ، ذکر بعضی از قدیمترین آثار مفقوده نثر فارسی ، مجله شرق دوره اول ش ۲ ص ۹۸ - ۹۹ ؛ جرج سارتن ، مقدمه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۱۴۷ - ۱۴۸ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۵۳۰ ؛ بروکلن ، تاریخ ادبیات عرب ، ذیل ج ۱ ص ۴۱۳ ؛ الدوبیلی ، علم عرب ص ۷۳ ؛ تقی‌زاده ، تاریخ علوم در اسلام ص ۸۱ (۱۳۳۲ ش) ؛ یق ج ۵ ص ۱۹۳ ؛ دکتر صفا ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۸۷ - ۸۹ (تهران ۱۳۳۱ ش) ؛ دکتر غلامحسین مصاحب ، حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر ص ۹۶ - ۹۷ (تهران ۱۳۳۹) ؛ دبلیس اولیری ، انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی (ترجمه احمد آرام) ص ۱۶۷ - ۱۶۹ ؛ هادی حسن ، مجموعه مقالات ص ۳۶ - ۳۸ .

۱- بیرونی در کتاب الهند (ص ۷۶) گوید : ولهم (یعنی هندیانرا) کتاب یعرف بصاحبیه وهو چرک تقد مونه علی کتبهم فی الطب و یعتقدون فیه انه کان رشافی دوا یرالادنی و کان اسمہ اگن یش ثم سمی چرک ای العاقل . . . این نام در منبعهای عربی و فارسی بصورت‌های مختلف شرک - سرک - جرک - کرکه - جرکه - شرکا - جرکا و حتی شیرک و سیرک ضبط شده است .

۲- پادشاه هندو سکائی بودائی مشهور که ظاهراً از سال ۱۲۰ تا ۱۶۲ و بقولی تا ۱۸۵ میلادی فرمانروا بوده است .

۳- رش : تقی‌زاده ، تاریخ علم در اسلام ص ۲۴ و ۴۸ و ۸۱ ؛ بیرونی جای مذکور .

۴- ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء (ج ۲ ص ۳۲) گوید: کتاب شرک الهندی و هذا الكتاب فسرہ عبد الله بن علی من الفارسی الی العربی لانه اولاً نقل من الهندی الی الفارسی . . . تفسیر در الفهرست و طبقات الاطباء و نظایر آنها غالباً معادل «ترجمه» و «نقل» و «معنی» بکار رفته است یقین نیست که غرض از فارسی در اینجا فارسی دری باشد .

عبدالله بن علی از بهر برمکیان از فارسی بعربی درآمد^۱ و بنابر این ترجمه عربی پیش از ۱۷۷ هجری (سال نکبت و پایان قدرت برمکیان) و ترجمه فارسی پیشتر از آن انجام یافته است. دور نیست که این کتاب هم مانند کتاب شاناق بامر همان یحیی بن خالد برمکی از هندی بفارسی و بعد از فارسی بعربی درآمد باشد. در فردوس الحکمة تألیف علی بن سهل طبری^۲ و کتاب الحاوی فی الطب ابوبکر محمد رازی و بعضی از تألیفات دیگر او و کتاب الهندیونی و کتابهای شیخ رئیس ابوعلی و کتاب الادویة المفردة ابن سرائی (سرافیون اصغر از رجال قرن پنجم هجری) و مفردات ابن الیطار و تحفة المؤمنین حکیم محمد مؤمن و آثار برخی از دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی دیگر^۳ مطالبی مستقیم یا غیر مستقیم از ترجمه عربی تألیف چرکه اقتباس شده است ترجمه عربی آن کتاب ظاهراً از میان رفته ولی متن هندی مانده و در عصر ما بانگلیسی درآمد است^۴.

کتاب مغازی حمزه

صاحب تاریخ سیستان شرح احوال و کارهای حمزة بن عبدالله (آذرك)^۵

۱- کتاب الهند: «وقد نقل هذا الكتاب للبرامكة الى العربی» ولی اگر ترجمه کتاب چرکه از هندی بفارسی در عصر برمکیان صورت گرفته باشد آنچه درباره ترجمه فارسی کتاب شاناق گفته شد در مورد ترجمه فارسی چرکه نیز صدق میکند.

۲- رش: فردوس الحکمة (طبع دکتر محمد زبیر صدیقی، برلین ۱۹۲۸ م) ص ۵۷۸ و ضمیمه دوم مصحح ص ۷.

۳- رش: ۱. ویر، تاریخ ادبیات هند ص ۲۷.

۴- بهترین مأخذها راجع به چرکه: ابوالحسن علی بن سهل ربن الطبری، فردوس الحکمة فی الطب و مقدسه مصحح (تصحیح و چاپ محمد زبیر الصدیقی) برلین ۱۹۲۸ م، ص ۵۷۸ و ضمیمه دوم ص ۱۰؛ ابن النديم، الفهرست ص ۳۰۳؛ ابن ابی اصبغة، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲، بیرونی؛ کتاب الهند ص ۱۹۲ و ۷۷ و ۷۶؛ جرج سارتن، مقدمه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۲۶۹ و ۲۸۴؛ الدومیلی، علم عرب ص ۱۴-۱۵ و ۷۳؛ تقی زاده، تاریخ علوم در اسلام ص ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۸۲؛ ژ.ت. رینو، یادداشت راجع به هند ص ۳۱۶. کتاب چرکه در کلکته بانگلیسی ترجمه و منتشر شده است (۱۸۹۰-۱۹۲۵ م) (رش: سارتن جای مذکور؛ میلی، علم عرب ص ۱۵).

۵- نام پدر حمزه نزد مورخان عربی نویس و ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی «آذرك»

بقیه در حاشیه صفحه بعد

شاری^۱ خارجی را که در سال ۱۷۹ در سیستان قیام کرد و در ۱۸۱۱ امیرالمؤمنین خوانده شد و تا ۲۱۳ هجری (سال مرگش) با عاملان و قائدان خلیفه در زد و خورد بود در کتاب خود آورده و ضمناً گفته است «و قصه تمامی بمغازی حمزه گفته‌آید»^۲ استاد فقید ملک الشعراء بهار در مقدمه^۳ پرارج خود بر تاریخ سیستان (در ذکر مزایای این تاریخ) نوشته‌اند: «.... دیگر: داستانهای حمزه بن آترك شاری سیستانی است که طبری و غیره بسیار مختصر و پراکنده از وی نام برده‌اند ولی مؤلف این کتاب او را مانند یکی از ابطال در این تاریخ نام برده و دو نامه از حمزه و هارون ذکر کرده است که در جای خود قسمت جالبی از این کتاب را گرفته و گمان ندارم در هیچ تاریخی اینهمه تفصیل از حمزه^۴ خارجی مذکور بتوان بدست آورد، خاصه که در ضمن داستان این شخص که از صفحه ۱۵۶ تا صفحه ۱۸۰ را گرفته می‌گوید:

حمزه بسند و هند و سرائندیب شد و غزوها کرد و از سوی لب دریا بچین شد و آنجا بماچین آمد و بترکستان اندر آمد و بروم شد و از آنجا بترکستان آمد و باز ب سیستان آمد بر راه مکران، بهمهجا غزو کرد... و قصه تمام بمغازی حمزه گفته‌آید»^۵ و از این مشروح پیداست که مؤلف متمایل بخوارج بوده و خود یادگیری از همشهریان او داستانی در مغازی حمزه بن آترك که اینجا حمزه بن عبدالله نام برده شده است نوشته بودند و بعید نیست که مأخذ افسانه^۶ «رموز حمزه» همین قصه^۷ مغازی حمزه باشد «و هم استاد با توجه ب جمله^۸ مذکور در جای دیگر نوشته است^۹:

«در تاریخ سیستان سندی موجود است که ما را بوجود کتاب بزرگی حماسی که باغلب احتمالات بایستی بفارسی بوده باشد دلالت مینماید این سند در... تاریخ

بقیه از صفحه قبل:

(یا آترك) ضبط شده است. مرحوم بهار در سبک‌شناسی (ج ۱ ص ۲۸۵) گوید: «ظاهراً مسلمین نام پدران مجوسی خود را «عبدالله» می‌نهادند».

۱- شاری نسبت به شراة است که فرقه‌ای از خوارج اند.

۲- تاریخ سیستان، مقدمه^{۱۰} بهار ص ۱۵۶ - ۱۸۰ جمله مذکور در صفحه ۱۷۰ دیده میشود.

۳- سبک‌شناسی ج ۱ ص ۲۸۴.

سیستان درضمن شرح حال حمزه بن عبدالله الشاری خارجی . . . آمده . . . و این احوال اگر درست باشد ناگزیر کتاب مغازی حمزه در زمان حمزه یا کمی پس از او بدست خوارج سیستان که بیشتر آنان ایرانی^۱ و فارسی زبان بوده‌اند نوشته شده است.^۲ این امر در خور توجه است که مؤلف تاریخ سیستان در جمله مذکور ذکر «کتاب» نکرده و مفهوم فعل «گفته‌اید» نیز در اینجا چندان روشن نیست پس وجود یافتن کتابی بفارسی در مغازی حمزه در آنروزگاران بر نگارنده مسلم نمی‌نماید^۳

کتیبه کوتاه بخط عبری

و آن یک عبارت ساده امضا است که چند بار تکرار شده. این کتیبه را در تراوانکور (هند جنوبی) یافته‌اند و محتملست که از قرن سوم هجری (نهم مسیحی) باشد^۴

کتاب کاروند

یکی از کتابهای ایران ساسانی که در عصر اسلامی بسبب سبک بدیع انشاء و

۱- ولی بعقیده نگارنده نوشته مؤلف تاریخ سیستان (ص ۲۱۰) مؤید این مطلب نیست : «و چون عجم بر کنده شدند و عرب آمدند شعریان ایشان بتازی بود و همگنانرا علم و معرفت شعرتازی بود و اندر عجم کسی بر نیامد که اورا بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندک شعر گفتندی ، مگر حمزه بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست ، شعراء او تازی گفتند ، و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند . . . » نیز رش : ص ۱۶۸ .

۲- برای اطلاع از سرگذشت حمزه ، رش : جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف راقم این سطور ص ۵۴ - ۵۶ ، علاوه بر مأخذهای مذکور در آنجا رش : ملطی ، التنبيه والرد علی اهل الاهواء والبدع ص ۴۲ - ۴۳ ، ابوالحسن بیهقی ، تاریخ بیهقی ص ۴۴ - ۴۶ و ص ۴۹ و ص ۲۶۶ - ۲۶۷ ؛ ابوالمظفر اسفراینی ، التبصیر فی الدین ص ۴۵ - ۵۵ (چاپ مصر ۱۳۷۴ هـ.ق) .

۳- رش : ا. و . وست ، روزنامه آسیائی همایونی لندن ۱۸۷۰ ، ص ۳۹۰ (درضمن مقاله کتیبه‌های ساسانی) ، هوگه ، نشریه آثار عتیق هندی ج ۳ (۱۸۷۴ م) ، ص ۳۱۵ - ۳۱۶ ؛ زالمان ، نشریه عبری و فارسی ج ۱ خدایدات قسمت دوم ح ۱ ؛ مینورسکی ، برخی از اولین آثار فارسی (۱) ، روزنامه انجمن آسیائی سلطنتی لندن ، ۱۹۴۲ ، ص ۱۸۳ ؛ هنینگ جای مذکور ج ۱ ص ۵۱ . نقل باختصار از ژ. ل. کتاب مذکور ص ۳۱ و ح ۴ .

شیوایی سخنان و رسائی فکر مورد نظر و توجه ادیبان و منشیان واقع شده بود کتاب کاروند است که شعوبیان با کوششی که در اثبات فضل عجم بر عرب داشتند بوجود آن بر عرب تفاخر میکردند ولی جای تأسف است که از این کتاب بزرگ جلیل‌اثری باقی نمانده حتی بدرستی معلوم نیست که موضوع و زبان آن چه بوده است تنها کسی که از این کتاب نام برده و اطلاع مختصری از آن در دوجا از تألیفات خود بما داده علامه بصری و نویسنده^۱ بلیغ و متکلم معتزلی ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۵۹- ۲۵۵ هـ) است. وی در کتاب البیان والتبیین^۲ گوید:

« هر که بخواهد در صنعت بلاغت پیش رود و در لغت تبحر یابد و غریب کلام (یعنی لغات نامأنوس) را بشناسد باید کتاب کاروند را بخواند و هر که نیازمند خرد و فرهنگ و علم بمراتب و عبرت‌ها و امثال و سخنان گرانمایه و معانی شریف است باید به سیرالملوک نظر کند ».

و در کتاب الترییع والتدویر گوید:

« . . . یکی از متکلمان بمن خبر داد که در سیراف مردی زردشتی (مجوسی) دید که آن کتاب را نگهداری میکرد و آن در هزار جلد (ظ . ورقه) بخط نزدیک بهم بود »^۳.

استاد فقید ملک الشعراء بهار که بمأخذ اول برخورده بود در باره آن نوشته است « . . . و نیز جاحظ در البیان والتبیین خود از کتابی فارسی بنام « کاروند » نام میبرد و آنرا یکی از کتب فصیح و مهم زبان فارسی میدانند و دور نیست که این کتاب هم یکی

۱- ج ۳ ص ۶-۷ (طبع قاهره) نیز رش علامه تقی زاده، روزنامه کاوه دوره جدید سال اول ش ۱۰ ص ۱۴ س ۲ ح ۳ و ش ۱۲ ص ۷ س ۲ و ح ۱؛ اقبال آشتیانی، شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی ص ۲۸ (شماره ۱۵ از انتشارات ایرانشهر برلین، ۱۹۲۶ م)؛ بهار، سبک‌شناسی ج ۱ ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲- رسائل الجاحظ، (طبع حسن السند و بی، قاهره ۱۳۵۲ هـ) ص ۲۲۹ در این متن (و در چاپ محمد افندی ص ۱۳۴) بجای کاروند « کاورید » ضبط شده است و نگارنده تصور میکند که تحریفی روی داده و صحیح همان کاروند است.

از کتب دری باشد که از میان رفته‌است»^۱.

استاد فقید اقبال آشتیانی نیز با استناد بهمان مأخذ نوشته‌است^۲ «کاروند از جمله کتبی است که از پهلوی عبری ترجمه شده ولی درست معلوم نیست موضوع آن چه و مترجم آن کیست...» از دو روایت جاحظ چنین برمی‌آید که کاروند کتابی بوده است از لحاظ بزرگی همپایه خداینامه و آیین‌نامه و گاهنامه و کتاب «صورملوک بنی ساسان»^۳ و چون قصد و غرض شعوبیان عرض هنر ایرانیان پیش از اسلام و تعریف و تمجید فرهنگ آنان بوده و کتاب کاروند را در ردیف سیرالملوک دری آورده‌اند کتاب مذکور اصلاً بدوره ساسانیان تعلق داشته و از خصائص آن جنبه ادبی و زبانی آن بوده‌است.

اما نظریه استاد بهار در اینکه دور نیست که کتاب کاروند هم یکی از کتب دری باشد بعقیده نگارنده نمیتواند مورد قبول واقع شود زیرا اگرچه فارسی دری در عصر جاحظ (۱۵۹ - ۲۵۵ هـ) بمرتب‌ای رسیده بود که خطابت و سخنوری و خوش‌گوئی و مخرج آسان و شیوایی در آن خاصه نزد مردم مرو مورد توجه و ستایش بود^۴ ولی اینجا کاروند در ردیف سیرالملوک یعنی ترجمه خواتای نامک پهلوی^۵ ذکر شده و تبهر در لغت و شناسائی غریب لغات زبان عربی منظور نظر است نه زبان پهلوی یا فارسی دری و غرض شعوبیان در تمجید و تکریم آن کتاب مقایسه مایه زبانی و معنوی این اثر است با آثار عربی غیر ایرانی، خلاصه آنکه شعوبیان در این تفاخر و منظور داشته‌اند:

۱- سبک‌شناسی ج ۱ ص ۲۸۵ و نیز رش: ص ۴۴ و ۱۵۰۹-۱۵۱۰.

۲- اقبال آشتیانی. جای مذکور.

۳- رش: حمزه اصفهانی تاریخ سنی ملوک ص ۳۴-۳۵؛ مسعودی. التنبیه والاشراف

ص ۱۰۶؛ مجمل‌التواریخ ص ۳۷۳؛ جنبشهای دینی ایرانی... ص ۷۱-۷۲ و ح ۴.

۴- رش: البیان و التبيين ج ۳ ص ۶-۷.

۵- حمزه اصفهانی (ص ۱۵) صریح گوید که کتاب خداینامه چون از فارسی (= پهلوی

ساسانی) عبری ترجمه شد آنرا کتاب تاریخ ملوک الفرس نامیدند. نیز رش: روزنامه کاوه دوره

جدید، سال ۱ ش ۱۱ ص ۱۱ س ۲ ح ۳.

یکی نشان دادن برتری مایه^۱ معنوی اصلی کاروند و سیرالملوک^۲، یا ثمره^۳ فرهنگ و اندیشه ایرانیان ساسانی^۴، دیگر اثبات رجحان صوری و ادبی وزبانی آندو، یا عرضه داشت نمونه^۵ هنر ایرانیان بعد از اسلام در ترجمه^۶ آنها بعربی و آراستن و پیراستن آن زبان و اثبات حقوق خود بر عربی زبانان غیر ایرانی و بیان بهره‌ای که از آنها در انشاء فصیح و بلیغ همراه حکم و امثال و لطایف و تاریخ می‌توان گرفت. بنابراین کاروند ظاهر^۷ کتابی بوده است اصلاً بزبان پهلوی که در دولت اسلام بعربی درآمده و اگر در پهلوی بودن آن با توجه باصل کتاب سیرالملوک^۸ که همبر آن ذکر شده قرینه‌ای در میان باشد در فارسی دری بودن آن هیچ نشان و قرینه‌ای موجود نیست.

نامه‌های رسمی

پس از استیلای عرب بر کشورهای مفتوح برای اداره^۹ آن سرزمین‌ها سازمانهای ضرورت داشت قسمتی از این سازمانها را تازیان خود بتدریج بوجود آوردند و قسمت دیگر را با توجه به تجربه و شناسائی محلی بومیان از آنچه از تشکیلات ایرانیان در ایران و از تشکیلات رومیان در سوریه موجود بود حفظ کردند. از جمله سازمانهایی که حفظ شد دفترهای وجوه اموال و حسابهای جمع و خرج بود که تازیان از کیفیت آن وقوف و آگاهی نداشتند و بنام دیوان خراج در عراق و شهرهای ایران بدست ایرانیان باقی ماند. این حسابها در عراق پس از غلبه^{۱۰} عرب تا سال ۷۸ یا ۸۲^{۱۱} هجری بخط و زبان پهلوی بود^{۱۲} در سال مذکور دیوان خراج به پیشنهاد ابوالولید صالح بن عبدالرحمن

۱- درباره اعتقاد نیکوی بعضی از ادیبان و شاعران عرب نسبت بمعانی و بلاغت کتابهای ایرانیان ساسانی، رش: ابن طیفور (متوفی بسال ۲۸۰هـ)، تاریخ بغداد (قاهره ۱۳۶۸ هـ)، ج ۶ ص ۸۷: قول ابو عمرو کلثوم بن عمرو.

۲- بقول جهشیاری در کتاب الوزراء و الکتاب در سال ۷۸ هجری و بروایت بلاذری (ص ۳۰۸) پس از قتل زادن فرخ در قیام ابن الاشعث یعنی سال ۸۲.

۳- دیوان دیگری نیز بزبان عربی برای احصاء (= سرشماری) مردم و نقدی که بآنان پرداخته میشد وجود داشت (رش: جهشیاری ص ۳۸). شماره دیوانها با گسترش قلمرو دولت اسلام و پدید آمدن نیاز سندیهای جدید و رشد سازمانهای کشورهای اسلامی بتدریج افزایش یافت و محدود پنجاه دیوان رسید.

کاتب بصری سیستانی و امرحجاج بن یوسف ثقفی بشرحی که در مأخذهای قدیم بااندکی اختلاف مذکور است^۱ بدست صالح از فارسی (= پهلوی) عبری نقل و تحویل شد لکن دیوانهای خراسان بخط و زبان فارسی باقی ماند تا در سال ۱۲۴ یوسف بن عمر عامل هشام بن عبدالملک اموی در عراق به نصر بن سیار والی خراسان نامه فرستاد که در عملها و دبیری از هیچ اهل شرک استعانت نجوید و نصر بوسیله اسحاق بن طلیق کاتب، اول بار در خراسان کتابت را از فارسی (= پهلوی) عبری گردانید^۲ اما زبان معمولی در دیوان رسائل از آغاز کار بمقتضای حاجت دستگاه خلافت و عاملان و قائدان عربی بود بسیاری از ایرانیان که سابقه فرهنگ و معرفت و تدبیر اداری داشتند بزبان عربی آشنا شدند و بدیوانها داخل گشتند و با وجود مشکلات مختلفی که در پیش بود گروهی خاص تشکیل داده قسمتی از کارهای مهم حکومت را قبضه کردند از جمله دیوانها که به عاملان و اعضاء خود در شئون دولت اختیار و اعتبار میبخشید دیوان رسائل بود. ایرانیان با بروز استعداد هنری و قدرت فکری باگذشت زمان کار کتابت مدیران امور و والیان و حتی خلفا را در این دیوان برعهده گرفتند^۳ خاصه که عرب در این

۱ - رش: جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف نگارنده ص ۳۱-۳۲.

۲ - جهشیاری ص ۶۷.

۳ - مانند زادنفرخ کاتب عبدالله بن زیاد، و ابوالعلاء سالم بن عبدالعزیز مولی و صاحب دیوان رسائل هشام بن عبدالملک یکی از ده تن بلغای قرنهای ابتدائی اسلام (استاد عبدالحمید ابن یحیی و پدر جبلة مترجم معروف از پهلوی عبری)، و ابوغالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید کاتب سروان بن محمد، و عبدالله بن المقفع کاتب دیوانهای عمر بن هبیره در کرمان و کاتب عیسی بن علی و در دوره عباسیان خالد بن یحیی بن برمک متولی دیوان خراج در خراسان و بعد متقلد دیوان خراج و دیوان چند ابوالعباس سفاح با منزلت و وزیر و نیز همو کاتب ابوجعفر منصور بردیوان رسائل و بعد متقلد دیوان فارس، و ابویوب سلیمان بن مخلد سوریانی خوزستانی دبیر ابوجعفر منصور و بعد وزیر او با اداره دیوانها، و یحیی بن خالد دبیر هارون هنگام خلافت برادرش موسی و متقلد همه دیوانها جز دیوان خاتم (که با ابوالعباس طوسی بود) در خلافت هارون، و فضل بن سهل دبیر سامون قبل از خلافت و وزیر او بالقب ذوالریاستین بعد از خلافت.

عصر سیف را بر قلم فضیلت مینهادند^۱ و دبیران ایرانی عربی را تقویت میکردند و عربی دوستان را تکریم می‌نمودند^۲ باین طریق در کمتر از پنجاه سال پس از قتل یزدگرد (۳۱ هجری) ایرانیان چنان در انشاء و کتابت عربی پیشرفت کردند و حتی قواعد و طریقه‌هایی در صناعت دبیری و تحریر مراسلات بوجود آوردند که صفت « فارسی الکتابه » که شیوه کتابت ایرانی باشد ارزش ممتاز خود را احراز و اثبات کرد^۳ و با این تحول که در امور اداری و اجتماعی پیش‌آمد دایره انتشار و نفوذ زبان عربی وسعت یافت^۴.

نوشته‌های دیوانی و مکاتبات رسمی (سلطانیات) همه بآن زبان بود و این حال پس از روی کار آمدن عباسیان و نیرو گرفتن ایرانیان و تشکیل دولتهای ایرانی سالها همچنان ادامه یافت بنحوی که بسیاری از دبیران و منشیان هنرمند کاردان با ابراز دانائی و شایستگی خود از همین راه بمقام وزارت رسیدند و از عربی دانان حمایت کردند و در رواج و انتشار آن زبان بنحومستقیم و غیرمستقیم مؤثر گشتند. در دولت طاهریان (۲۰۶-۲۵۹ هـ) زبان عربی زبان رسمی و دیوانی بود و در دستگاه آل لیث (۲۴۷-۳۹۳) نیز زبان عربی همین وضع را داشت.

در تاریخ سیستان آمده است :

« پس شعرا او (یعنی یعقوب) را شعر گفتندی بتازی . . . چون این شعر بر خواندند او عالم نبود در نیافت محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت چیزی که

۱ - جهشیاری ص ۲۸.

۲ - رش : فتوح البلدان ص ۳۰۹ (قول عبدالحمید بن یحیی دبیر ایرانی در باره صالح بن عبدالرحمن دبیر ایرانی دیگر).

۳ - جهشیاری ص ۳۵ ، نیز رش : همان مأخذ ص ۷۳ - ۷۹ ؛ الفهرست ص ۱۱۷.

۴ - نتیجه این گسترش تدریجی در سرزمین‌های اسلامی آن شد که زبان عربی در قرنهای سوم و چهارم و پنجم و ششم در غالب آنجاها منزلت زبان دین و حکومت و ادب و فلسفه و علم و روابط بین مسلمانان جهان پیدا کرد .

من اندر نیابم چرا باید گفت ؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت...»^۱
 از این روایت بخاطر میرسد که در دولت یعقوبی (۲۴۷-۲۶۵ هـ) کوششی در
 ترویج و شاید رسمی ساختن فارسی دری بعمل آمده چنانکه یک سخن اعتراض آمیز
 آن امیر ساده خوی هشیار پیشرو^۲ که از زبان و ادب عربی بی بهره بود باعث شعر
 گفتن سه شاعر بزبان فارسی شد و دور نیست که شیوه فارسی پردازی را که دبیر او در سرودن
 شعر معمول داشت در نوشتن بعضی از نامه‌های رسمی نیز بکار برده باشد.
 اما چون دولت او و برادرش عمرو (۲۶۵-۲۸۷ هـ) دوام نیافت و جانشینان او بر رسم
 رائج مختار اقتدا کردند زبان فارسی نتوانست جای خود را یکباره در دیوانها و
 تحریرات مختلف دولتی باز کند.

بسیاری از نامه‌ها در مواقع رسمی و در امور دولتی بخویشان و گماشتگان و
 دیوانیان آنان بزبان فارسی رائج وقت نوشته میشد و بسیار مستبعد می‌نماید که فی‌المثل
 یعقوب ببرادران خود عمرو و علی یا برادران به یعقوب در امور ملک و دولت نامه
 عربی فرستاده باشند و همچنین است حال مقداری بیشتر از این نوع نامه‌ها که در دولت
 سامانیان و علویان طبرستان و دیلمیان آل زیار و دیلمیان آل بویه و در دستگاه امیران
 محلی ایرانی و دهقانان و خاندانهای بزرگ صادر میشد^۳ پس اگر مأخذهای موجود

۱ - ص ۲۰۹ - ۲۱۰ (بتصحیح بهار). نیز رش : ص ۲۵۳ و ۲۶۰ و ۲۸۶ - ۲۸۷ ؛

مقاله استاد فقیه عبدالعظیم قریب بعنوان « اولین شعر فارسی » (مجله اصول تعلیم سال ۲
 ش ۲) آن استاد اول کسی است که همگان را متوجه اهمیت این کتاب کرد.

۲ - رش : گردیزی، زین الاخبار (بتصحیح نفیسی) ص ۱۱۲.

۳ - مانند سوارذیل که در تاریخ سیستان ذکر شده : ص ۲۰۷ (نامه یعقوب بخلف)

و ص ۲۳۲ (نامه یعقوب بعمر) و ص ۲۳۹ (نامه محمد درهمی بعمر و پاسخ عمرو) و ص
 ۲۳۹ (نامه عمرو نزدیک اهل هری) و ص ۲۴۴ (نامه‌های رجال سیستان بعمر) و ص ۲۵۳
 (نامه عمرو بعلی بن شروین) و ص ۲۵۸ (نامه‌های عمرو پس از گرفتاری از سمرقند بنواد گانش)
 و ص ۲۵۸ - ۲۵۹ (نامه پسران شهنور بیکدیگر) و ص ۲۵۹ (نامه طاهر به محمد شهنور)
 و ص ۲۶۵ (عهد نوشتن یعقوب به سبکری) و ص ۲۸۲ (نامه‌ها میان طاهر ولیث) و ص
 بقیه در حاشیه صفحه بعد

چنانکه در مأخذهای معتبر آمده است اول بار در دولت غزنویان دیوانها بامر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (م ۴۰۴ هجری) وزیر اول سلطان محمود و حامی فردوسی که قریب هفده سال دبیری و وزارت سلطانرا داشت (منصوب بسال ۳۸۴ و معزول در ۴۰۱ هجری) از عربی بفارسی درآمد و تحریرات دیوانی بفارسی مبدل شد. احمد میمندی (متوفی بسال ۴۴۴ هـ) ^۱ که بترک این قاعده میل کرد بنابر مقتضیات زمان و تحولاتی که از حیث سیاسی و اجتماعی صورت گرفته بود نتوانست در برگرداندن تحریرات رسمی و احکام دولتی از فارسی ^۲ دستوری کلی دهد پس «بفرمود تا کتّاب دولت از پارسی اجتناب نمایند و برقاعده معهود مناشیر و امثله و مخاطبات بتازی نویسند مگر جائی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصرو عاجز باشد» ^۳.

بعید نمی‌نماید که پس از عزل و حبس احمد میمندی (۴۱۵ هـ) و رسیدن حسنک میکال بوزارت بکار بردن زبان فارسی در دیوان دیگر بار رونق یافته باشد و بهر حال آنچه از مکتوبات موجود از عصر محمود و مسعود و قراین دیگر برمیآید اینست که

بقیه از صفحه قبل :

و ص ۴۹ (نامه منهی یوزیر ابوالحسن عتبی) و ص ۵۰ (نامه بخارا بامیر ابوالحسن محمد) و ص ۵۳ (نامه نوح بن منصور بابوعلی) و ص ۵۴ (نامه های نوح بن منصور بابوعلی) و ص ۵۴ (نامه امیرنوح به سبکتگین) و ص ۵۴ (نامه های سبکتگین بابوعلی) و ص ۶۴ (نامه محمود بابوجعفر خواهرزاده) و ص ۶۵ (نامه پسر سرخک بابو ابراهیم سامانی) و ص ۷۱ (نامه های امیر محمود بابوشجاع سلطان الدوله در باره ابوالفوارس برادر ابوشجاع) . نیز رش : تاریخ بیهقی ص ۱۰۸ (نسخه کردن نصر بن احمد سوکند بخط خود)...

۱ - رش : تحقیقات علامه تقی زاده در روزنامه کاوه : دوره جدید سال دوم ش ۱۲ ص ۱۹ و حواشی.

۲ - درباره برگرداندن دیوان از فارسی به عربی، رش : مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۲۶ - ۲۷ و حواشی آن .

۳ - جرفاذقانی، ترجمه یمینی ص ۳۶۷؛ نیز رش : عتبی، تاریخ یمینی ص ۲۷۲-۲۷۳.

جزنامه‌ها و عهدنامه‌هایی که بدستگاه خلافت فرستاده میشد نوشته‌های دیگر دیوانی بفارسی بوده و حتی نامه خلیفه را نیز بفارسی ترجمه کرده بعرض امیر میرساندند و پاسخ او را نیز بفارسی و عربی نوشته هردو را در مجلس سلطان میخواندند.^۱

بنابراین چنانکه پیش از این در باره بکار بردن فارسی در دربار سامانیان گفته شد فارسی در درگاه و دیوان غزنویان نیز معمول و رایج بوده است و اگر مکتوبات موجود ملاک حکم و مقیاس رواج آن زبان قرار داده شود باید گفت که زبان فارسی بسیار بیشتر از زبان تازی در نامه‌ها و مطلقه‌ها و منشورها و توقیعات و فرمانها و مواضعات و سوکندن نامه‌ها و مشافهات و مخاطبات بکار میرفته است^۲ و اگر این امر با افزایش اثر زبان و فرهنگ فارسی پس از استقرار بویه‌یان در بغداد (۳۳۴ هـ) و رسمی و درباری شدن آن زبان در مرکز خلافت منظور گردد روشن میشود که فارسی دری در قرن چهارم بمنتهای حدامکان وقت پیشرفت کرده و بمرتبه زبان اول در ایران و زبان دوم در سراسر سرزمین‌های خلافت شرقی رسیده بود و در چنین وضع و حال چنانکه گذشت مستبعد نیست که بسیاری از نامه‌های رسمی در عده‌ای از شهرها که مقام پایتخت شاهان و امیران یافته بود^۳ و برخی از آنها مراکز مهم ادب فارسی شمرده میشد بفارسی نوشته شده باشد اما برخلاف آنچه در مورد مجموعه‌های رسائل و مکتوبات دبیران و مترسلان مشهور عربی نویس قرن دوم و سوم و چهارم در مأخذهای قدیم^۴ آمده است اطلاعی درباره تدوین و گردآوری نامه‌های فارسی دبیران و منشیان قرنهای ابتدائی هجری بما نرسیده^۵ و حتی متن آنها در کتب بعدی نیز ثبت و ضبط نشده است.

۱ - رش: تاریخ بیهقی (چاپ فیاض و دکتر غنی) ص ۴۶ و ۷۷ و ۲۸۹ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۳۷۲ و ۶۱۰.

۲ - برای شواهد. رش: مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۲۷-۲۸ و حواشی آن.

۳ - در سال ۴۰۰ هجری شهرهای غزنین و بخارا و خوارزم و گرگان و طارم و تبریز و گنجه و شماخی و ری و اصفهان و همدان و دینور و شیراز جایگاه شاهان و امیران مختلف بود.

۴ - رش: الفهرست ص ۱۱۷-۱۲۴ و ۱۲۷-۱۳۹ و ۱۷۱-۱۷۲.

۵ - اول کسی که بتدوین نامه‌های پارسی دست زده تا آنجا که اطلاع داریم ابوالفضل

بیهقی است. رش: تاریخ بیهقی، ص ۷۷ و ۷۸ و ۲۹۴ و ۴۲۶ و ۴۵۷.

تفسیر قرآن^۱

از ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبائی خوزستانی معتزلی (۲۳۵-۵۳۰۳ هـ)^۲
و این در صورت صحت گویا اولین تفسیر فارسی قرآن باشد^۳. در آغاز ترجمه تفسیر
طبری آمده است:

پس علماء ماوراء النهر را گرد کرد [یعنی امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی]
و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم.
گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن پارسی سران کس را که او تازی
نداند... و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است^۴ و ملوک آن اینجا نب ملوک
عجم اند. پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراء النهر را گرد کردند... و
همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است... پس ترجمه کردند «^۵
از این روایت چنین برمی آید که پیش از زمان ابوصالح منصور در ترجمه تفسیر
قرآن و بطریق اولی در ترجمه خود آن بزبان دیگر تأملی بود^۶ و قرآن و تفسیر آن را بفارسی

۱ - رش : ادم بتز . الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري (ترجمه عربی ،
قاهره ، ۱۹۴۰ م) ج ۱ ص ۳۳۲ ؛ دائرة المعارف اسلام ، ذیل الجبائی ؛ بروکلمن ، تاریخ
ادبیات عرب ، ذیل ، ج ۱ ص ۳۴۲ ؛ اشپولر ، ایران در ازسنه اولی اسلاسی (متن آلمانی
۱۹۵۲ م) ص ۲۳۶ ح ۳ ؛ ژ. ل. ص ۳۳ .

۲ - برای مأخذهای شرح احوال اورش : بروکلمن . تاریخ ادبیات عرب ، ذیل ،
ج ۱ ص ۳۴۲ .

۳ - دانشمندان قدیم (رش : الفهرست ص ۳۴ ؛ لسان المیزان ج ۳ ص ۲۵۶ ؛ سبکی
ج ۳ ص ۲۳۰ ؛ نیز رش : یق ج ۶ ص ۲۳۸) که بشرح احوال جبائی پرداخته و از کتاب
تفسیر او نام برده اند تصریحی بفارسی بودن آن نکرده اند .

۴ - درباره دشوار آمدن خواندن عربی که پس از رواج دین اسلام در ایران رو با فزایش
میرفت و علل دیگر که منجر به پیدائی نهضتی در نوشتن کتابهای فارسی و تفسیر قرآن بزبان
دری شد ، رش : مقدسه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۱۹ - ۳۳ .

۵ - ترجمه تفسیر طبری مجلد اول بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی (تهران ۱۳۳۹
ش . از محل هدیه دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه) ص ۵ .

۶ - این امر با آنچه درباره پارسی خواندن قرآن در نماز باول اسلام در بخارا آمده است
بقیه در حاشیه صفحه بعد

آن نوشته را در شاهنامه جای دادند^۱ و فردوسی چنانکه در آغاز قصه مرگ رستم گوید آنرا برشته نظم کشید :

کنون کشتن رستم آریم پیش	ز دفتر همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی بمر و
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر ز دانش سری پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
بسام نریمان کشیدش نژاد	بسی داشتی رزم رستم بیداد
بگویم سخن آنچه زو یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم . . .
چنین گوید آن پیر دانش پذیر	هنرمند و گوینده و یادگیر . . .

علامه تقی زاده نوشته اند^۲ : « نگارنده بعید نمیداند که همین سرو تا چهل سال بعد از وفات احمد بن سهل زندگی کرده و در تألیف شاهنامه شرکت کرده باشد » ولی نام آزاد سرو یا سرو در مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری در جزو نام « خداوندان کتب . . . از دهقانان و فرزنانگان و جهان دیدگان . . . و هشیاران » نیامده و از ظاهر شعر فردوسی که گوید « یکی پیر بد نامش آزاد سرو - که با احمد سهل بودی بمر و » چنین برمی آید که آزاد سرو هنگامی که با احمد سهل بمر و میزیست بسن پیری رسیده بود و در این صورت چهل (یاسی ونه) سال زندگی او پس از سال ۳۰۷ (تاریخ وفات احمد سهل) مستبعد و نوشته بودن داستان رستم یا قصه مرگ او که در دفتر (یا شاهنامه) نثر ابومنصوری ثبت شده بود بسیار محتمل می نماید .

فرهنگ یا رساله در لغت

تألیف ابو حفص سعیدی . ذکر این اثر در فرهنگ جهانگیری از میر جمال الدین حسین اینجوی شیرازی (گردآورده بسال ۱۰۰۵ ه .) ^۳ با سم فرهنگ و در مجمع -

۱ - این قول نولدکه است (در جای مذکور) و مصراع « بگویم سخن آنچه زو یافتم » معلوم میدارد که بهرحال نوشته یا اطلاعات او در نامه خسروان ثبت شده بود .

۲ - کاوه ، جای مذکور .

۳ - بتصحیح سید محمد صادق غالب (چاپ لکهنو ۱۲۹۳ ه . ق .) .

الفرس محمد قاسم سروری کاشانی با سمرساله و نسخه و در فرهنگ رشیدی آمده است اشعاری که سروری^۱ و رشیدی^۲ از ابوحفص سغدی بشاهد آورده اند. از رودکی (م ۳۲۹ هـ) و ابوالحسن علی منجیک ترمذی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوبکر محمد خسروی سرخسی (متوفی قبل از سال ۳۸۳ هجری)^۳ و عنصری (م ۴۳۱ هجری)^۴ است پس عصر ابوحفص سغدی لا اقل در اواخر قرن چهارم و بلکه (باعتبار سال وفات عنصری) در ثلث اول قرن پنجم هجری می باشد.

ابو عبدالله محمد بن احمد کاتب خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم^۵ (نگاشته در سال ۳۷۰ هـ) گوید: «شهر و دالتی محدث است حکیم بن احوص سغدی آنرا در سال ۳۰۰ هجری در بغداد [سغد؟] ابداع کرد».

ابوالعباس فضل بن محمد لوکری در شرح قصیده اسرار الحکمه گوید:
«بیاید دانستن که در هر روز گاری اهل هر مسکنی از ساکن معموره زمین را مزاجی و طبعی بود و موافق آن مزاج و طبع خلق وعادت بود و برفق آن خلق

۱ - فرهنگ مجمع الفرس از محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری بکوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ۱۳۳۸ ش). ج ۱ ص ۲ و ص ۴۹ و ۳۴۵ و ۴۴۳ و ۴۴۶، این کتاب تحریرات مختلف دارد (رش: پیشگفتار آقای دبیرسیاقی ص ۳ - ۵) و نام رساله ابوحفص سغدی در دیباچه نخستین کتاب (ص ۲) که بسال ۱۰۰۸ هجری قمری (یا اندی پس از آن نوشته شده آمده است) نیز رش: سعید نفیسی، احوال و اشعار... رودکی مجلد سوم ص ۱۱۵۰-۱۱۵۷.

۲ - فرهنگ رشیدی (چاپ کلکته ۱۸۷۵ م) در کلمه استیم و چرگود فنوک و دیرند (رش: نفیسی. در جای مذکور ص ۱۱۵۴).

۳ - رش: حواشی اقبال بر حقائق السحر رشیدالدین و طواط ص ۱۴۵.

۴ - در مورد لغت جلب که در مجمع الفرس (ص ۳۴۵) با ذکر نسخه ابوحفص سغدی شعری از حکیم ناصر (متوفی بسال ۴۸۱ هـ) بشاهد آورده شده یقین نیست که آن شعر در اصل رساله ابوحفص آمده بوده است رش: استاد سعید نفیسی، نثر فارسی در قرن چهارم، مجله آرمبان ش ۱ (آذرماه ۱۳۰۹) ص ۹-۱۰.
۵ - چاپ قاهره (۱۳۴۲ هـ) ص ۱۳۷.

و مزاج ایشانرا نوعی از تألیف آوازا خوش و موافق آید که دیگرانرا نیاید و هرچند که بجمله همه را صوت ملذ و محاکی شمائل خوش آید پس روا بود که در طول زمان اهل مسکنی را مزاج و طبع از آنچه بوده باشد بگردد همچنان خلق و عادت دیگر شود. پس بدین سبب آن نوع از تألیف آوازا که ایشانرا موافق بودی منافر شود و خوش نیاید و دیگر موافق گردد و از بهر این خواجه ابونصر فارابی در کتاب موسیقی چون حدیث آلت شاهرود یاد کرد گفت این راحکیم ابن احوص السغدی از سغد ماوراءالنهر استنباط کرده است و در آن وقت که استنباط کرد بیشتر از بلاد معموره زمین آنرا بگردانید. اهل این بلاد را آواز این آلت موافق آمد و همه این را پسندیدند و این معنی که یاد کردیم در تاریخ سنه ست وثلثمائه بود^۱.

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم گوید :

« و بعضی میگویند که اول شعر پارسی ابوحفص حکیم بن احوص سغدی گفته است^۲ از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است ابونصر فارابی در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری نام آن شهرود که بعد از ابوحفص هیچ کس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده و میگوید او در سنه ثلثمایه هجری بوده است ...^۳ »

صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی (متوفی بسال ۶۹۳ هـ) در رساله شرفیه میگوید ابن الاحوص شهرود را در سال ۳۰۶ هجری اختراع کرد^۴.

اگر شواهدی را که مؤلفان بنام ابوحفص سغدی آورده‌اند مؤلف فرهنگ خود آورده باشد عصر او چنانکه گذشت با عصر ابوحفص حکیم بن احوص سغدی قابل انطباق نیست ولی اگر چنانکه استاد فقید عباس اقبال نوشته است : « بتوانیم یقین کنیم

۱- رش : استاد فقید عبدالعظیم قریب ، فیاسوف ادیب ابوالعباس لوکری ، مجله

آموزش و پرورش سال ۱۰ ش ۸-۹ ص ۳۰-۳۱ .

۲- این قول خطاست، شعر فارسی ظاهراً از اواسط قرن سوم هجری پدید آمده است.

۳ - المعجم فی معاییر اشعارالعجم (چاپ مدرس رضوی) ص ۱۵۰ - ۱۵۱ .

۴ - کارادوو، متفکران اسلام (متن فرانسوی، پاریس ۱۹۲۳ م. ج ۴ ص ۳۷۲ ، از مقالته

اقبال ، ذکر بعضی از قدیم‌ترین آثار مفقوده نثر فارسی (جای مذکور) ص ۱۰۱ .

که این شواهد را بعدها دیگران بر اصل رساله افزوده اند» آنوقت می توان عصر ابو حفص سغدی را پیشتر برد و احتمال یکی بودن او را با ابو حفص حکیم بن احوص سغدی شاعر و موسیقی دان و مخترع شهرود (در سال ۳۰۰ و شاید صحیح تر ۳۰۶ هجری) پذیرفت^۱ و در این صورت فرهنگ او تا آنجا که آگاهی داریم قدیمترین لغت نامه ایست که بفارسی نوشته شده بوده است^۲.

کلیده و دمنه پارسی

کتاب کلیده و دمنه چنانکه معلوم است در عصر خسرو انوشروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م.) از زبان هندی (سانسکریت) بوسیله برزویه پزشک پهلوی در آمد و عبدالله بن المقفع (مقتول در ۱۴۲ هـ.) آنرا از زبان پهلوی بزبان تازی گردانید و ابان بن عبد الحمید ابن لاحق بن عفیر رقاشی بصری شاعر عرب (متوفی بسال ۲۰۰ هـ.)^۳ که مورد

۱ - برای اطلاع از یک عالم قرن ششم بنام ابو حفص سمرقندی صاحب لغت عربی بفارسی الصحیفه العذراء و نسخه کتاب او، رش: توضیحات و اضافات و اصلاحات جلد چهارم یادداشت های قزوینی از استاد مجتبی سینی، در پایان جلد پنجم یادداشت های مذکور ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

۲ - برای مزید اطلاع در این باب رش: ز المان، فرهنگ های فارسی (مقاله بزبان فرانسوی، در مخطوطات آسیائی سال نهم، ۱۸۸۷ م دفتر سوم ص ۵۰ و بعد؛ لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، بکوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ۱۳۳۶ ش.) ص شانزده - هفده (ترجمه مقدمه پاول هرن بر لغت فرس اسدی)؛ استاد فقیه عبدالعظیم قریب، اولین شاعر فارسی، مجله اصول تعلیم، سال ۲ ش ۲ ص ۱۷؛ سعید نفیسی، قدیمترین کتب لغت در ایران، مجله شرق دوره اول ش ۶ - ۷ ص ۳۹۵ - ۳۹۸؛ بهار، تاریخ تطور شعر فارسی، تحشیه تقی بینش (تهران ۱۳۲۴ ش.) ص ۲۸-۲۹؛ مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۳۵ و ح.

۳ - ابان بن عبد الحمید چند کتاب دیگر ایرانی و هندی را نیز منظوم ساخت، رش: ابن الندیم، الفهرست ص ۱۱۹ و ۱۶۳ و ۳۰۵؛ علامه تقی زاده، منشأ قدیم شاهنامه، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۲ س ۲ و ح ۴ و ش ۱۲ ص ۱۱ س ۲ و ح؛ مرحوم اقبال آشتیانی، شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی (برلین ۱۳۰۵ ش.) ص ۷۰؛ درباره کلیده و دمنه رش: مطالعات دکتر محمد جعفر محبوب در فرهنگ ایران زمین (ج ۵ ش ۲ و ۳).

نوازش برمکیان بود برشته شعر مثنوی کشید^۱ امیرسعید نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ هـ ۳۳۱ هـ). دستور خویش ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی^۲ (متوفی بسال ۳۲۹ هـ) را بر آن داشت تا کلیله و دمنه را از زبان تازی بپارسی دری درآورد و رودکی را فرمود تا همان کتاب را (بین سالهای ۳۲۳ - ۳۲۶) برشته نظم کشد^۳.
از کلیله و دمنه پارسی ابوالفضل بلعمی اثری برجانیست^۴ و از کلیله و دمنه

۱ - رش : منشأ قدیم شاهنامه ، کاوه دوه جدید سال اول ش ۱۲ ص ۱۱ س ۲ .
برای سایر نقلها و «جوامع وانتراعات» کتاب کلیله و دمنه ، رش : الفهرست ص ۳۰۵ و اقبال آشتیانی ، جای مذکور (ص ۵۱ و ۷۱ - ۷۲) .

۲ - درباره درجه فضل خواجه ابوالفضل محمد بلعمی ، رش : ملخص تاریخ نیشابور حاکم ابوعبدالله محمد (چاپ دکتر کریمی ص ۷۴ ؛ تعلیقات چهاربقاله بقلم علامه قزوینی (بکوشش دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران) ص ۲۳ - ۳۴ و یادداشت‌های قزوینی (بکوشش فاضل معروف ایرج افشار) ج ۷ ص ۲۷۱ - ۲۷۲ .
۳ - رش : استاد فروزانفر شعر و شاعری رودکی ، مجله دانشکده ادبیات سال ۶ ش ۳ و ۴ (شماره مخصوص رودکی) ص ۱۰۰ - ۱۰۱ و ۱۰۴ .
۴ - مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری ، باهتمام علامه قزوینی ، هزاره فردوسی ، ص ۱۳۵ .
بنابر مقدمه مذکور مترجم کلیله ابوالفضل بلعمی است لکن در روایت فردوسی ترجمه کلیله بدستور ابوالفضل انجام گرفته است :

.... کلیله بتازی شد از پهلوی	برین سان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر	بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی	که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
وزان پس بدو رسم و رای آمدش	بر او برخرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کز و یادگاری بود در جهان
گزارنده‌ای پیش بنشانند	همه نامه بر رودکی خواندند
پیوست گویا پراگنده را	بسفت این چنین در آگنده را

۵ - ابوالعالی نصرالله مترجم کلیله و دمنه از عربی بفارسی بترجمه‌های آن کتاب پس از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی اشاره کرده ولی از ترجمه کلیله و دمنه ابوالفضل بلعمی بقیه در حاشیه صفحه بعد

رودکی که بر اساس همان ترجمه پاریسی^۱ در دوازده هزار بیت^۲ بنظم درآمد و مهمترین منظومه آن شاعر استاد بوده جزاشعاری قلیل چیزی بازمانده^۳. اما مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری بازمی نماید که ترجمه کلیله و دمنه بتازی و پاریسی و نظم آن در گرد آوردن شاهنامه بی اثر نبوده است^۴.

بقیه از صفحه قبل :

بنثر فارسی چیزی نگفته است ، رش : ترجمه کلیله و دمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی تصحیح و توضیح مجتبی سینوی طهرانی (۱۳۴۳ ه. ش. از سجل هدیه دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه) دیباچه ص ۲۵؛ ابن الندیم (الفهرست ص ۳۰۵) بنظم فارسی کلیله و دمنه و نقل آن از عربی به نثر فارسی تصریح کرده است.

۱ - این مطلب مفهوم عبارت مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری است: «پس اسیر سعید نصر بن احمد... دستور خویش را خواجه بلعمی بر آن داشت تا از زبان تازی بزبان پاریسی گردانید تا این نامه بدست مردمان افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی را فرمود تا بنظم آورد...» لکن کلمه «گزارنده» (اگر مترجم معنی شود) در شعر فردوسی موضوع را معقد و پیچیده میکند.

۲ - رش : استاد فروزانفر، شعرو شاعری رودکی ، جای مذکور ص ۱۰۱.

۳ - رش : لغت فرس اسدی (با حواشی و تعلیقات و فهرس بکوشش آقای محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۶ ش.) ص ۴۰ - ۴۴ (ترجمه مقدمه پاول هرن) ؛ تقی زاده ؛ کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۸ ص ۱۰ س ۲ و ح ۳ ؛ سعید نفیسی ، احوال و اشعار... رودکی ص ۴۰ - ۴۱ و ۵۸۸ - ۵۹۲ و ۶۱۵ - ۶۱۶ و ۸۸۳ - ۸۸۷ و ۹۲۲ و ۹۲۳ - ۹۲۴ و ۹۴۸ و ۹۶۳ و ۱۰۲۲ ح ۱۰۷۶ و ۱۰۹۵ و ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ؛ عبدالعظیم قریب مقدمه چاپ کلیله و دمنه (تهران ۱۳۲۰ ش) ص یح - یط ؛ محمد دبیرسیاقی ، رودکی و سندباد نامه ، مجله یغما، سال ۸ ش ۷ و ۸ ؛ دکتر محجوب ، جای مذکور ، ص ۱۶۸ - ۱۷۰ ، دکتر خلیل خطیب رهبر ، رودکی (تهران ۱۳۴۳ ش) ص ۵۴ - ۵۹.

۴ - «پس اسیر منصور عبدالرزاق... کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین جهان پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از شهرها بیاوردند و چاکر او ابومنصور المعمری فرمان او نامه کرد و کس فرستاد بشهرهای خراسان و هشاران از آنجا بیاورد... و بنشانند بفرآوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان...» نیز رش : استاد قریب مقدمه مذکور ص یح ح ۱.

پند نامه ماتریدی

شیخ الاسلام علم الهدی خواجه ابو منصور محمد بن محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی (متوفی بسال ۳۳۳ هـ - در سمرقند) ^۱ از فقیهان حنفی مذهب و از دانشمندان و کلامیان مشهور سرزمین ماوراءالنهر پیشوای طریقه ماتریدیان بود از تصنیفات او پند نامه ایست در ده باب که از دستبرد حوادث محفوظ مانده و بهمت آقای ایرج افشار بچاپ رسیده است ^۲ این پند نامه شیوای بلیغ برغم آنکه از خامه مردی فقیه و متشرع تراویده است بیشتر نماینده مشرب حکمت است تا پرورش دینی و تعلیم مذهبی خاص و از این حیث با سایر پند نامه ها و کتب اندرز فارسی که از دیرباز در ایران مورد توجه و اقبال عمومی بوده شباهت تام دارد ولی از حیث سبک انشاء و بکار بردن کلمات عربی ^۳ که در آن نسبتاً کم نیست از مقدمه شاهنامه نثر ابو منصور و بعضی از قسمتهای خرد نامه ^۴ تازه تر مینماید .

تحفة الغرائب

کتابی کوچک است از نوع کتابهای شبه علمی در خواص اشیاء و موارد بکار - داشت آنها بادستورهای مختلف در تدبیر امور فنی خانه و درمان بیماریهای کوچک و نیرنگ و شعوزه و عشق و سحر و عزایم . نسخه ظاهرأ منحصر بفرد این کتاب ^۵

۱ - رش : سعید نفیسی ، تاریخ بیهقی ، ج ۲ (حواشی و تعلیقات) ص ۹۶۵-۹۶۸

و مراجع مذکور ؛ دکتر مهدی بیانی : « یک نمونه نشر فارسی از دوره رودکی یا قدیمترین نشر فارسی

موجود » ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۶ ش ۳ و ۴ ص ۶۳ و ۶۷-۶۹ .

۲ - برای آگاهی از مؤلف این پند نامه و متن و نسخه های آن که استاد مجتبی مینوی

از روی آنها عکس برداری کرده اند ، رجوع شود بمقاله آقای ایرج افشار که اولین معرف تصنیف منظورند در فرهنگ ایران زمین ج ۹ ش ۱ - ۴ ص ۴۶ - ۶۷ .

۳ - شاید بسبب آنکه صاحب پند نامه از دانشمندان متشرع است .

۴ - این کتاب را نگارنده از محل هدیه دوست بزرگوار دانشمند آقای دکتر یحیی

مهدوی بدانشگاه تهران بچاپ رسانیده است و شاید بزودی منتشر کند .

۵ - رش : ادگار بلوشه ، فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ص

از سال ۸۲۷ هجری است و قبل از کلمات مخصوص پایان نسخه، این عبارت در آن آمده است: «تمام شد تحفة الغرائب بمبارکی و فرخی روزیکشنبه یازدهم ماه شعبان سال برسیصدوسی و پنج^۱ از بعد پیغامبر ما» بنابراین نسخه موجود از روی نسخه مورخ بتاریخ مذکور نوشته شده و آن تاریخ تألیف کتاب اصلی است یا تاریخ سوادای از آن. در اوایل کتاب پس از حمد و سپاس چنین میخوانیم: «... فراهم آورده شد از کتابهایی که در (؟)^۲ خواص و تحفة الغرائب فی النیرنج و العجائب و العجائب (کذا)^۳ البحر و البر از بهر خزانه خداوند الاجل السید المویّد المنصور (بیاض) و باد در [اندر؟] عز و دولت ...»

شرق شناس معاصر آقای ژیلبر لازار که مطالب بالا از نوشته ایشان گرفته شده^۴ معتقدند که کتاب موجود از چند کتاب قدیمتر فراهم آمده بنحوی که آنرا بصورت کنونی نمیتوان از تصنیفات نیمه اول قرن چهارم هجری محسوب داشت، و آن بیشتر بآثار اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم میماند.^۵

۱ - یعنی در روزگار حکومت اسیرحمید ابومحمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳ هـ)

۲ - شاید: «کتابهای اندر».

۳ - بنظر میرسد که کتاب منظور لااقل از سه کتاب فراهم آمده باشد: ۱ - کتاب «اندر خواص» که عنوان کتاب جماعتی از مضافان است (برای نمونه، رش: حاجی خلیفه کشف الظنون، چاپ ترکیه ستون ۷۲۶) و در اینجا تعیین نام مصنف ممکن نیست و شاید مؤلف نیز چنانکه نوشته او قابل این تأویل است کتابهای متعدد در خواص در دست داشته است ۲ - تحفة الغرائب فی النیرنج و العجائب و آن بعقیده آقای لازار (کتاب مذکور ص ۳۴ ح) تصنیفی است غیر از کتاب مورد بحث ۳ - عجائب البحر و البر، آقای لازار حدس میزنند که این کتاب همان عجائب برویجر است که ذکرش در تاریخ سیستان آمده اگرچنین باشد تاریخ تألیف کتاب مذکور در تاریخ سیستان به قبل از سال ۳۳۵ میرسد ولی یکی بودن آن دو بعقیده راقم این سطور محل نظر است.

۴ - ژ. ل. جای مذکور ص ۳۳ ح ۱۸ - ۳۴ ح.

۵ - آقای لازار نوشته اند که ممکن است شکل «سیصد» (در تاریخ حروفی ۳۳۵)

بقیه در حاشیه صفحه بعد

نگارنده چون نسخه موجود کتاب را ندیده نمیتواند دربارهٔ عصور زمان تصنیف آن رای قطعی اظهار کند ولی دو نکته را درخور ذکر میداند یکی آنکه تاریخ کامل و دقیق (کتاب یا تألیف) نسخه نخستین تحفة الغرائب که اعتبار آن با مراجعه بجد اول تقویم تأیید میشود ما را به تألیف کتابی که نسخه موجود نماینده ناقص آنست تا حدی مطمئن می‌سازد دیگر آنکه عبارتهای منقول از آن اگرچه از حیث کهنگی زبان و سبک دارای صفت برجسته خاصی نیستند ولی آثار تازگی نیز در آنها مشهود نیست.

نام تحفة الغرائب تاکنون در موارد ذیل بنظر راقم این سطور رسیده است :

۱ - تحفة الغرائب فی النیرنج والعجائب (از مراجع مذکور در نسخه مورد بحث ما)

۲ - تحفة الغرائب مورد بحث .

۳ - تحفة الغرائب مذکور در مجمع الغرائب^۱

بقیه از صفحه قبل :

بشکل « شیبده » که بدل ششصد است تصحیح گردد و در اینصورت ۶۳۵ تاریخ نسخه‌ای از کتاب منظور میشود هرچند ذکر کتاب عجائب البحر تصنیف قرن چهارم ، فرض نخستین (یعنی فراهم گشتن کتاب موجود از چند تصنیف قدیمتر) را رجحان می‌بخشد؛ نگارنده گوید تصحیح میبده ششصد راست نمی‌آید زیرا روز ۱۱ شعبان ۳۳۵ با همانروز یکشنبه مذکور در نسخه موافق است و حال آنکه روز ۱۱ شعبان ۶۳۵ با روز دوشنبه مطابقت میکند .

۱ - رش : آقای عبدالحی حبیبی افغانی ، مجمع الغرائب و مطالب خواندنی آن ، مجله یغماسال ۹ ش ۸ ص ۳۶۴ . تحفة الغرائب مذکور در اینجا ظاهراً از نوع کتب عجائب است نه چنانکه محقق نام برده نوشته‌اند تحفة الغرائب در معارف قرآنی که وصفش در ذیل می‌آید . موضوع کتاب مجمع الغرائب و مراجع دیگر مذکور در آن (مقاله مزبور ص ۳۶۵) نیز مؤید این نظریه است . راقم این سطور تذکار این مطلب را نیز مفید میداند که مقصود از صور الاقالیم مذکور در مجمع الغرائب (رش : مقاله مزبور ص ۳۶۵ ح ۳ و سفرنامه ناصر خسرو و تصحیح آقای دبیرسیاقی مقدمه ص ۳۱ - ۳۲) که مطلبی راجع به حکیم ناصر (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ) در آن آمده نمیتواند صور الاقالیم ابوزید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هـ) باشد صور الاقالیم مذکور یا کتابی است که حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (۷۴۰ هـ) در وصف عجائب بروجر از آن نقل کرده

بقیه در حاشیه صفحه بعد

- ۴ - تحفة الغرائب از مأخذهای اساسی زکریا بن محمد قزوینی (۶۰۰ - ۶۸۲ هـ)^۱
- ۵ - تحفة الغرائب مذکور در نزهة القلوب (۷۴۰ هـ). حمدالله مستوفی قزوینی^۲
- ۶ - تحفة الغرائب تألیف مولی علمشاه عبدالرحمن (متوفی بسال ۹۸۷ هـ). در خواص اشیاء و انواع حیل مشتمل بر ۳۵ باب^۳.
- ۷ - تحفة الغرائب مربوط بمعارف قرآنی که بنای آن بر کتاب خواص القرآن تمیمی یا برجواهر القرآن نهاده شده^۴.
- بدیهی است که تحفة الغرائب شماره اول که قبل از تحفة الغرائب منظور (شماره^۵

بقیه از صفحه قبل :

(ص ۲۸۳ : چشمه اردشیر خره، ص ۲۸۶ : چشمه در کوه سمرقند و سنگ در کوه اسبره بولایت فرغانه، ص ۲۹۲ : دیه های عظیم ولایت جفار از توابع مصر). یا کتابی بفارسی در جغرافیا و عجائب بلدان از مؤلفی گمنام که بتاريخ ۷۴۸ بنام اسیر مبارزالدین محمد (۷۴۱-۷۶۵ هـ) از اسرای آل مظفر تألیف شده (رش : مقاله اقبال در مجله شرق ش ۲ ص ۹۸ و جنبشهای دینی ایرانی ... ص ۱۱۴ و ح ۳) و سه نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است (رش : ریو، فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ ص ۴۲۰ ب) و شاید همین صورالاقالیم است که دولتشاه سمرقندی آنرا از ابوسلیمان زکریا کوفی دانسته و پنج بار از آن نام برده و نیز شاید همین کتاب است که مطلب راجع بناصر خسرو در مجمع الغرائب از آن نقل شده است.

۱ - قزوینی اغلب از آن بدون ذکر اسم مؤلف که ظاهراً بر وی نامعلوم بوده بصورت «قال صاحب تحفة الغرائب» نام برده و از آن فقراتی کم و بیش طویل نقل کرده است ، رش : عجائب المخلوقات (چاپ مصر ۱۳۷۶ هـ) ص ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۶ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ ...

- ۲ - حمدالله مستوفی که در وصف عجائب بروبحر از کتاب قزوینی بهره گیری بسیار کرده از تحفة الغرائب مکررانام برده است. رش : نزهة القلوب (بسعی و اهتمام گای لیسترانج لیدن ۱۹۱۳ م) ص ۲۸۳ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۹۰.
- ۳ - رش : حاجی خلیفه، ستون ۳۷۰ - ۳۷۱.
- ۴ - رش : استوری، ج ۱ قسمت اول بخش اول ص ۵۵ و ترجمه آن از مرحوم اقبال آشتیانی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۴۸.

دوم) و کتاب شماره ششم که بعد از آن تألیف شده و تحفة الغرائب شماره هفتم که موضوعاً با تحفة الغرائب مورد بحث فرق دارد نمی‌توانند با کتاب شماره دوم یکی باشند اما کتاب شماره سوم و چهارم و پنجم^۱ ممکن است تحفة الغرائب مورد نظر باشد. مطالعه نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس و مقایسه مطالب آن با نسخه دانشگاه تهران و آنچه در مجمع الغرائب و عجائب المخلوقات و نزهة القلوب از تحفة الغرائب نقل شده در شناخت تحفة الغرائب مورد بحث مفید تواند بود. ذکر مأخذهای (سه گانه؟) کتاب تحفة الغرائب معلوم میدارد که آنها پیش از تاریخ تألیف آن (یکشنبه یازدهم ماه شعبان ۳۳۵ هجری) بزبان عربی یا فارسی وجود داشته‌اند ولی تعیین مؤلف و زمان تألیف آنها خاصه در آنچه مربوط بکتاب خواص و کتاب عجائب البحر والبراست دشوار می‌نماید زیرا تألیفات متعدد چنین عنوانها یا نامهای شبیه بآنها داشته‌اند و ما دیگر بار در این باب بحث خواهیم کرد.

کتاب عجایب بروبحر

تألیف بشر مقسم است و از احوال و عصر او خبری بدست نیامد. مؤلف تاریخ سیستان نام این کتاب و مؤلف آنرا در تاریخ خود با نام ابوالمؤید بلخی همبر آورده گوید: «ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بروبحر گویند»^۲ کتاب ابوالمؤید که بصورتی دستخورده و تحریری جدید بما رسیده فارسی بوده و محتملست که کتاب بشر مقسم نیز بفارسی نوشته شده بوده چون قسمتهای منقول در تاریخ سیستان بدون تعیین بنام دو مؤلف مذکور آمده تفکیک قول ابوالمؤید از قول بشر مقسم مقدور نیست و ما باعتبار تصنیف ابوالمؤید و عصر او از بشر مقسم و کتاب او در این جانام بردیم.

سند بادنامه

یا کتاب سند باد حکیم که آنرا کتاب وزراء سبعه و کتاب مکر النساء^۳ نیز خوانده‌اند

۱ - و تحفة الغرائبی که نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است (قول فاضل گراسی آقای محمد تقی دانش پژوه به نگارنده این سطور).

۲ - تاریخ سیستان (بتصحیح ملک الشعراء بهار) مقدمه ص و - ز، متن ص ۱۳.

۳ - تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۷۴ در این جا این کتاب به کوش (= گوشه) نسبت

بقیه در حاشیه صفحه بعد

اصلاً از قصه نامه های قدیم هندی^۱ است که پیش از اسلام بایران آورده و بزبان پهلوی ترجمه کرده اند^۲ کتاب سندباد ظاهراً در قرن دوم هجری بعربی درآمد^۳

بقیه از صفه قبل :

داده شده ولی بظن نگارنده یا مؤلف اشتباه کرده یا عبارت کتاب مغشوش است. نیز رش : مقدمه زاخاوند ترجمه کتاب الهند؛ طامس ارنولد، تراث الاسلام (متن عربی، قاهره ۱۹۳۶م) ج ۱ ص ۵۸.

۱ - نام سندباد (سده پتی) از جمله مؤیدات هندی بودن اصل آن کتابست که از میان رفته، بقول مسعودی (سراج الذهب، نگاشته در ۳۳۲ ه. طبع و ترجمه باریه دوسیناروپاوه دوکورتی ج ۱ ص ۱۶۱ - ۱۶۲) سندباد در سلطنت و روزگار کورش (همانجا ص ۱۶۱ ترجمه فرانسوی: هرشه؟) [یعقوبی، جای مذکور: کوش. در سندباد نامه محمد ظهیری ص ۱۹۳۱ - ۳۴: کوردیس] یکی از شاهان هند میزیست و او مؤلف کتاب وزراء سبعة و معلم و غلام و زن شاه است که آنرا کتاب سندباد نامند. (نیز رش: مسعودی، سراج الذهب ج ۴ ص ۸۹-۹۰) حمزه اصفهانی در تاریخ خود (۳۵۰ ه.) (ص ۳۰) و مؤلف سجمل التواریخ والقصص (ص ۹۳-۹۴)، سندباد نامه را از کتابهای دانسته اند که در روزگار اشکانیان (۲۵۰ ق. م. ۲۷۷ م) ساختند. ابن الندیم (الفهرست ص ۳۰۴ - ۳۰۵) گوید در امر کتاب سندباد که آیا آنرا ایرانیان ساخته اند یا هندیان اختلاف در میان است و غالب و نزدیکتر بحق آنست که آنرا هندیان کرده اند و آن از کتابهای هند در خرافات و اسمار و احادیث است.

۲ - بدرستی معلوم نیست که این کتاب را در چه عصری از هند به ایران آورده اند در مقدمه کلیله و دمنه آمده است که برزویه طبیب جز کتاب کلیله و دمنه از کتابهای دیگر نیز نسخه گرفت و آنها را با خود بایران آورد (ترجمه کلیله و دمنه تصحیح استاد مینوی ص ۳۴-۳۵) بنابراین ممکن است که سندباد نامه از آن کتابها بوده باشد و در این صورت آن کتاب در عصر خسرو انوشروان (۵۲۱-۵۷۹ م) بایران آورده شده و بپهلوی درآمده است.

۳ - قول صریح مسعودی و ابن الندیم وجود این ترجمه را ثابت میکند. در دو نسخه از نسخه های اساس طبع کتاب الفهرست نقل این کتاب (ظاهراً از پهلوی بعربی) به اصبع (یا اصبع) بن عبدالعزیز بن سالم سجستانی نسبت داده شده است (رش: الفهرست ج ۲ ص ۱۴۹).

و آن دونه‌سخه یا تحریر داشته است، بزرگ و کوچک^۱ ابان بن عبدالحمید لاحقی (متوفی بسال ۲۰۰ هجری) آنرا منظوم ساخت^۲ و در عصر امیرسعید ابوالحسن نصر بن احمد سامانی رودکی (م ۳۲۹ هـ.) آن کتاب یا لاقل حکایات و قطعانی از آنرا برشته^۳ نظم فارسی کشید^۴ و همچنانکه در مقدمه^۵ سندباد نامه^۶ محمد بن علی بن محمد ابن حسن ظهیری کاتب سمرقندی آمده از پهلوی بفارسی ترجمه شد:

« واین کتابیست ملقب بسندباد، فراهم آورده حکمای عجم^۷... و باید دانست کی این کتاب بلغت پهلوی بوده است، و تا روزگار امیراجل عالم عادل ناصرالدین ابومحمد نوح بن منصور^۸ السامانی... هیچ کس ترجمه نکرده بود، امیرعادل نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند، و تفاوت و اختلالی کی بدو راه یافته بود بردارد و درست و راست کند، بتاریخ سنه تسع و ثلثین و ثلثمایه خواجه عمید ابوالفوارس رنج برگرفت و خاطر درکار آورد، و این کتاب را بعبارت دری پرداخت، لکن عبارت عظیم نازل بود و از تزیین و تحلی عاری و عاطل...»^۹

۱ - الفهرست ص ۳۰۵.

۲ - الفهرست ص ۱۶۳.

۳ - رش: لغت فرس (بکوشش محمد دبیرسیاقی) مقدمه ص نوزده و چهل و سوم؛ تقی زاده، بشاهیر شعرای ایران، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۴-۵ ص ۳۲ و ش ۸ ص ۱۰ س ۲ - ص ۱۱؛ سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی ص ۹۳-۵۹۵؛ چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی (بکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۲۲۰ ح؛ محمد دبیرسیاقی، رودکی و سندباد نامه، مجله یغما سال ۸ ش ۵ و ۹۷ و سال ۹ ش ۴. معلوم نیست که رودکی قبل از ترجمه سندباد نامه به نثر فارسی از چه مأخذی آن کتاب یا پاره‌ای از آنرا منظوم ساخت شاید پیش از ترجمه کامل فارسی مضمون آن قصه‌ها و حکایات در افواه رواج یافته بود یا آنکه منظومه عربی ابان لاحقی با ترجمه عربی آن قصه نامه مورد استفاده او واقع شد.

۴ - رش: ص ۴۴ ح ۲.

۵ - صحیح بدلیل تاریخ ۳۳۹ امیرحمید ابومحمد نوح بن نصر (۳۳۱ - ۵۳۴۲ هـ) است.

۶ - سندباد نامه نگارش محمد... الظهیری السمرقندی، باهتمام و تصحیح و حواشی

احمد آتش، ص ۲۳ - ۲۵.

ازرقی هروی (ابوبکر زین الدین بن اسماعیل وراق) شاعر نیمه دوم قرن پنجم ظاهراً بر اساس همان ترجمه فنا روزی لختی از آن کتاب را پراکنده گفته و در صدد نظم مجموع بوده است.^۱ محمد ظهیری سمرقندی معاصر رکن الدین مسعود بن علی^۲ از ملوک ایلک خان (۵۵۶-۵۷۴؟)، سندباد نامه را تهذیب و اصلاح (؟) و بنام آن پادشاه کرد.

ترجمه خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی که لا اقل^۳ تا اواخر قرن ششم باقی بود از میان رفته^۴ و سندباد نامه که فعلاً بزبان فارسی در دست است همان تهذیب (؟)

۱- رش: استاد فروزانفر، سخن و سخنوران ج ۱ ص ۲۰۷ و از این نظم اثری باقی نیست. سندباد نامه بار دیگر در سال ۷۷۶ بوسیله ناظمی گمنام بنظم درآمده و نسخه ای از آن منظومه «سخیف و سست» در کتابخانه اندیافیس (لندن) موجود است بقطع ششم بخط تعلیق متضمن ۱۶۶ ورق و تقریباً پنجهزار بیت با نقاشی های متعدد، رش: چهارمقاله جای مذکور ص ۲۲۲ و مقاله شارل دفرمری، در روزنامه آسیائی (پاریس) ژانویه سال ۱۸۴۲ ص ۱۰۵ ببعد...

۲- یعنی رکن الدین الپ قتلغ تنکا بلکا ابوالمظفر قلج طمغاج (= طوغاج = طغغاج) خاقان مسعود بن قلج قراخان حسن بن علی، رش: سندباد نامه ص ۸ و ۳۴۱ و مقدمه ترکی مصحح ص ۶۵ - ۷۰؛ محمد نظام الدین، مقدمه برجوامع الحکایات ص ۴۱.

۳- گذشته از آنچه محمد ظهیری در باب آن نوشته نام سندباد حکیم (که شاید ارتباطی با سندباد نامه ابوالفوارس داشته باشد) در تحفة الملوك (ص ۲۹ و ۳۶ و ۳۹ و ۵۳ و ۷۸ و ۸۸ و ۹۷) آمده است.

۴- راجع باسکان وجود ترجمه دیگر (؟) از شمس الدین محمد دقایقی مروزی، رش: محمد نظام الدین، مقدمه برجوامع الحکایات ولوامع الروایات سدید الدین محمد عوفی (در سلسله انتشارات اوقاف گیب؛ لندن ۱۹۲۹ م) ص ۷۲ - ۷۴... این امر نیز در خورتذکار است که برخی از نویسندگان سندباد حکیم را با سندباد بحری صاحب سفرهای هفت گانه اشتباه کرده اند و این خطا حتی در نسخه سندباد نامه عربی بزبان عامی (طبع احمد اتش ۳۵۰) راه یافته است.

یا تحریر مصنوع متکلف محمد ظهیری سمرقندی است که با دعای خود «آن خراید را کی از حلی براءت عاطل بودند و از حله بلاغت عاری لباس الفاظ در پوشانید و پیرایه معانی بر بست»^۱ سندباد نامه از دیرباز بزبانهای مختلف ترجمه شده^۲ و یکی از کتب ادبیات جهانی است^۳.

۱- همان کتاب ص ۲۶-۲۷. رش: عقد العلی... تألیف افضل الدین ابوحامد احمد کرمانی (بتصحیح و اهتمام علی محمد عامری نائینی، تهران ۱۳۱۱ ش) ص ۱۰۸ - بعید نیست که مقصود افضل الدین در اینجا همین ترجمه ظهیری باشد که لااقل ده سال پیش از عقد العلی (۵۸۴ هـ) و بلکه باعتبار مفاد مقدمه ظهیری (ص ۸-۱۱) در اوایل پادشاهی رکن - الدین مسعود صورت گرفته است.

۲ - سندباد نامه بزبانهای پهلوی و سریانی (بنام سندبان) عربی و فارسی (مکرر بنظم و نثر) و یونانی (بنام سنتیپاس) و عبری بنام (سندبار) و لاتینی (مکرر) و ترکی (مکرر) و اسپانیولی و فرانسوی و ایتالیائی و آلمانی و ارمنی و روسی و رومانی... درآمده است رش: مقدمه ترکی احمد آتش ص ۲؛ تراث الاسلام ج ۱ ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

۳ - برای اطلاع بیشتر از این کتاب رش: عوفی لباب الالباب بسعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون (لیدن، ۱۹۰۶ م) با مقدمه و تعلیقات قزوینی، ص ۹۱-۹۲ و ۲۱۲ و ۳۰۱ و ۳۱۸-۳۱۹ و ۳۴۷؛ دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء (بهمت محمد رمضان تهران ۱۳۳۸ ش) ص ۵۸ - ۵۹ سعدالدین و راوینی سر زبان نامه بتصحیح و تحشیه قزوینی و اصلاحات از نسخه تقوی (تهران ۱۳۱۱ ش) ص ۲ و ۳؛ تقی زاده، مشاهیر شعرای ایران، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۳؛ هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی (ترجمه دکتر رضا زاده شفق) ص ۱۰۳-۱۰۴ و ۱۱۰ (مراجع)؛ بروکلن، دائرة المعارف اسلام، ذیل سندباد؛ یق ج ۵ ص ۱۶۳ (و مراجع)؛ مینوی، پانزده گفتار (تهران ۱۳۳۳ ش) ص ۱۵۸ - ۱۶۰؛ سندباد نامه نگارش محمد... ظهیری سمرقندی با سندباد نامه تازی، باهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش (استانبول ۱۹۴۸ م) رش: مقدمه آقای احمد آتش بزبان ترکی ص ۱-۱۰۴ (و مراجع)؛ لغت نامه لاروس بزرگ در ماده دولوپاتوس.

رساله در بازداری

تألیف ابوالفوارس فنا روزی، نام این رساله در کتاب صید المراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایارخان داود عباسی (معاصر طغان تیمورخان پادشاه خراسان که بین ۷۳۷ و ۷۵۳ هجری سلطنت کرده) آمده است.^۱ نگارنده حدس می‌زند که مؤلف مذکور^۲ همان خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی معاصر امیر حمید ابو محمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳ هجری) باشد که در سال ۳۳۹ هجری سندبادنامه را از پهلوی بزبان فارسی درآورد^۳ و مؤید این امر آنست که از کتاب مذکور در ردیف بازنامه‌های قدیم مانند بازنامه جاماسب و بقراط و رساله جالینوس و بزرجمهر و جوارحنامه ابوالبختری^۴ . . . نام برده شده است.^۵

۱- صید المراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایارخان داود عباسی، طبع (کلکته ۱۹۰۸ م) ص ۲ بعد. نیز رش: مقاله حکیم نسوی (۳۹۳-۴۹۳؟ هجری قمری) بقلم نگارنده، در شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات (تهران) ص ۱۲-۱۳.
۲- که درمآخذ نامبرده بخط «ابوالفوارس و فیاض روزی» چاپ شده.

۳- رش: بعنوان سندبادنامه در همین مقاله

۴- بعدها از این تألیف بحث خواهیم کرد.

۵- از برای بازنامه‌ها و بازداری رش: مقاله مذکور نگارنده ص ۱۱-۱۷ و علاوه بر مآخذهای ذکر شده در آن رش: الفهرست ص ۳۱۵ (الکتب المؤلفة فی الجوارح واللعب بها و علاجاتها للفرس والروم والترك والعرب) و ص ۱۷۰ (کتاب الصيد والجراح فتح بن خاقان)؛ تاریخ سیستان ص ۲۱۴ (هدیه‌های یعقوب لیث سوی المعتز بالله)؛ تاریخ بیهقی ص ۹۵ (هدیه‌های که والی چغانیان آورده بود)؛ راحة الصدور راوندی ص ۳۱۴ بعد (فصل در شکار کردن)؛ مرصاد العباد نجم الدین دایه ص ۷۵ (چاپ تهران ۱۳۱۲ هـ) (تأثیر بازداری در ادبیات فارسی)؛ نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ ص ۱۳۲-۱۳۳ (ذکر چند بازنامه)؛ فیلیپ حتی، تاریخ عرب (ترجمه محمد سعیدی) ص ۱۰۶ (شکار با باز و پرندگان شکاری در ایران و تأثیر آن در طریقه شکار عرب با اشاره به کتاب الف لیلة و لیلة)؛ هادی حسن، مجموعه مقالات ص ۳۵ (بازسفید راجزو هدایای زمان ساسانیان از هند بایران می‌آوردند).؛ جاحظ، کتاب التبصر فی التجارة ص ۳۴-۳۶؛ تاریخ بلعمی (باز جزو هدایای عمرو لیث به خلیفه).

داستانهای رزمی و شاهنامه‌ها

یکی از کتابهای مهم ساسانیان که در قرن دوم هجری بعربی درآمد کتاب خواتای نامک پهلوی است که پس از ترجمه آنرا بنامهای مختلف خدای نامه و خدای نامه فی السیر و سیر الملوك و سیر ملوك الفرس و سیرة الفرس و سیر العجم و سیر ملوك عجم و تاریخ ملوك الفرس و تاریخ بنی ساسان و تاریخ ملوك بنی ساسان و نامه ساسانیان و نامه پادشاهان پارس و تواریخ الملوك و کتاب تاریخ پادشاهان خواندند^۱ و از آن بتدریج تحریرات و نسخه‌های متعدد متنوع و تهذیبا و اختصارات بوجود آمد، رواج این کتابها و آثار دیگر ایرانیان ساسانی که بزبان عربی درآمده بود بابتحوالات سیاسی و اقتصادی و دینی و فرهنگی جامعه ایران و دلبستگی دهقانان و اهل بیوتات یا خاندانهای قدیم و امیران محلی^۲ بحفظ تاریخ و کارنامه شاهان و آیین و فرهنگ و مذاهب و آثار ایران باستان نهضتی ادبی و تاریخی بوجود آورد و دهقانان و بزرگ زادگان و مؤبدان ایرانی را برآن داشت که همراه با مترجمان عربی نویس درصدد جمع آوری و تدوین تاریخ و روایات و داستانهای ملی و گزارش آنها بفارسی دری برآیند آثار این امر از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم^۳ جسته جسته ظاهر است و مجموعه‌های مختلف و کتابهای بزرگ یا کوچکی را که در این زمینه فراهم آوردند یا بنام جامع و عمومی نامه خسروان و نامه شهریار و نامه شاهان و شاهنامه (معادل خواتای نامک پهلوی) یا بنام پهلوانان اجزاء

۱- درباره تاریخچه این کتاب مشهور پراثر که از دست رفته است رش: نولدکه، حماسه ملی ایران (ترجمه بزرگ علوی)؛ علامه تقی زاده، مقالات مسلسل در روزنامه کاوه دوره جدید سال اول و دوم و هزاره فردوسی ص ۱۷ بعد؛ آقای دکتر صفا، حماسه سرایی در ایران (تهران ۱۳۲۴ ش).

۲- رش: قراضه طبیعیات، مقدمه نگارنده ص ۱۷-۲۵.

۳- رش: بهمین یادداشتها ذیل عنوان داستان رستم، نیز رش: کاوه دوره جدید سال

۲ ش ۱ ص ۱۴ س ۲ (استناد به سعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳-۴۴ مؤلف بسال ۳۳۲ هجری).

حماسه^۱ ملی خواندند و از آن جمله است شاهنامه^۲ منظوم (مفقود) مسعودی مروزی^۱ و شاهنامه^۲ (مفقود) ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر^۲ و شاهنامه^۳ نثر (مفقود) ابومنصوری^۳ و شاهنامه^۴ بزرگ نثر (مفقود) ابوالمؤید بلخی^۴ و شاهنامه^۵ منظوم (نا تمام) دقیقی^۵ و شاهنامه^۶ منظوم فردوسی و داستانهای پهلوانی گرشاسب‌نامه و اخبار رستم و داستان آغش و هادان و شروین و خورین و کوش پیل دندان و بهرام چوبین...

شاهنامه نثر ابومنصوری

و آن منسوب به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار (= صاحب الجیش) خراسان مقتول بسال ۳۵۱ هجری است^۶ که ابومنصور معمری دستور او

۱- این منظومه مدتی پیش از ۳۵۰ هجری (سال تألیف کتاب البدء والتاریخ سطرین طاهر مقدسی که نام آن را برده و سه بیت از آن نقل کرده است) بنظم دوآمده بود، علامه تقی زاده نوشته اند (کاو ۸ ش ۱۰ س ۲) «بنظر نمی آید که زمان او از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم متأخرتر باشد».

۲- رش: بیرونی، الاثار الباقیه ص ۹۹-۱۰۰؛ کاوه دوره جدید سال ۲ ش ۳ س ۱۱ و حواشی آن (و مراجع مذکور)، و ص ۱۲ س ۲؛ هزاره فردوسی ص ۵۳-۵۴؛ قزوینی، بیست مقاله ج ۲ ص ۶؛ بیرونی بمنظوم بودن این شاهنامه هیچ اشاره نمی کند و مطالبی که از آن نقل کرده نیز منظوم بودن اصل را نشان نمیدهد شاعر بودن صاحب آنهم برهان قاطع بر منظوم بودن کتاب او نیست

۳- رش: کاوه دوره جدید سال اول ش ۷ ص ۵ و سال دوم ش ۳ ص ۱۲-۱۶؛ هزاره فردوسی ص ۶-۶۳؛ بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱۱-۱۲ و ص ۲۳-۲۴.

۴- کاوه دوره جدید سال اول ش ۲ ص ۷-۹ و ش ۸ ص ۱۰ و سال دوم ش ۱ ص ۱-۱۶.

۵- رش: کاوه دوره جدید سال اول ش ۴-۵ ص ۱۰-۱۴؛ فروزانفر، سخن و سخنوران

ج ۱ ص ۱۲-۱۹، دکتر صفا، حماسه سرائی در ایران ص ۱۵۵-۱۶۲، محمد دبیرسیاقی، دیوان دقیقی (تهران ۱۳۴۲ ش)

۶- برای شرح احوال وورش: تقی زاده، شاهنامه های فارسی، کاوه دوره جدید سال

بقیه در حاشیه صفحه بعد

بفرمان وی آنرا در سال ۳۴۶ هجری فراهم آورد^۱. این اثر گران قدر چنانکه گذشت از دست رفته^۲ ولی مقدمه‌ای که ابومنصور معمری بر آن افزوده بهمارسیده‌است^۳ علامه محمد قزوینی این مقدمه را با روش علمی مختار خود بصورتی درخورستایش بطبع رسانید و در دسترس علاقه‌مندان باین نوع آثار قرار داد^۴.

جوارح نامه^۵ شهنشاهی

در کتاب صیدالمراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایارخان داودعباسی^۶ آمده‌است.

بقیه از صفحه قبل :

ش ۳ ص ۱۲-۱۶ و ش ۷ ص ۱۵-۱۶ (بمراجع) ؛ قزوینی ، مقدمه قدیم شاهنامه ، هزاره فردوسی ص ۱۲۸-۱۲۹ (بمراجع) ؛ ملک‌الشعراء بهار ، فردوسی ، مجله باختر سال اول ش ۱۱-۱۲ ص ۷۵۳-۷۵۸ ؛ مینورسکی ، بیست مقاله (بانگلیسی) ص ۲۶۲-۲۶۵ (بمراجع).

۱- درباره چگونگی گرد آوردن این کتاب و اجتماع مؤیدان و دانشمندان زردشتی در طوس ، رش : تقی‌زاده ، شاهنامه‌های فارسی ، کاوه ، دوره جدید سال ۲ ش ۳ ص ۱۱ س ۲ .

۲- محققان شاهنامه ابومنصوری را معروفترین و مهمترین شاهنامه‌های فارسی دانسته‌اند رش : تقی‌زاده شاهنامه فردوسی ، هزاره فردوسی ص ۵۹ ؛ بهار ، فردوسی ، مجله باختر ، سال ۱ ش ۱۱-۱۲ ص ۷۶۴ ؛ دکتر صفا ، حماسه سرائی در ایران ص ۱۵۷ .

۳- نخستین بار علامه تقی‌زاده متوجه وجود این اثر مهم قدیمی شدند ، رش : کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۴-۵ ص ۲۲ س ۱ ح ۱ و ش ۷ ص ۵۰ .

۴ - رش : بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱-۶۴ ؛ هزاره فردوسی ص ۱۲۳-۱۴۸ (با اصلاحات) ؛ نیز رش : پارسی نغز گرد آورده علی اصغر حکمت (تهران ۱۳۳۰ ش) ص ۲۶۸-۲۹۸ ؛ برگزیده نثر فارسی قراهم آورده دکتر محمد معین (تهران ۱۳۳۲ ش) ص ۵۰-۲۰ ؛ مینورسکی ، بیست مقاله (انتشارات دانشگاه تهران بزبان انگلیسی) ص ۲۶۰-۲۷۳ .

۵ - رش : درهمین یادداشتها ص ۱۰۱ - ذیل « رساله در بازداری »

۶ - ص ۲ بعد رش : مقاله حکیم نسوی ، بقلم نگارنده ، جای مذکور ص ۱۲ .

« ۰۰۰ روزی جمعی از امیرشکاران در پیش تخت او [یعنی خسرو انوشروان] بحث جانور میکردند از کتاب جالینوس و بقراط آنچه ایشانرا معلوم بود، پس نوشیروان بزرجمهر حکیم را طلب فرسود و گفت چنان خواهیم که کس باطراف عالم فرستی و کتب و رسائلی که در این باب ساخته باشند جمع گردانی و بزبان پهلوی ترجمه کنی و آنچه خواجه را از روی حکمت معلوم شده باشد و استادان روزگار بدانند اضافه کنی تا بر روی روزگار یادگاری بماند. بموجب فرموده خواجه بزرجمهر آنچه دانست و از استادان معلوم نمود و اصل نسخ از آن خالی بود جمع کرد و آن کتاب را بازنامه نوشیروانی نام نهاد. ۰۰۰ بعد از آن شهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن نوح [۳۴۳-۳۵۰ هجری] که پادشاه خراسان بود هوس این علم بهم رسانید چنانکه از ملوک ما تقدم در گذشت و خواست که بازنامه نوشیروانی را از زبان پهلوی بزبان فارسی ترجمه کند وزیر خود^۱ را گفت چنان خواهیم که بازنامه نوشیروانی را حاضر کنی و بفرمائی تا از زبان پهلوی بفارسی ترجمه کنند. استاد روزگار ابوالبختری^۲ بزبان فارسی کرد و جوارح نامه شهنشاهی نام نهاد و بعد از و خلف شاه^۳ که پادشاه سیستان بود و در این باب استادی بود کامل و این علم را نیکو دانست

۱- در روزگار امیررشید عبدالملک که در هفده سالگی از اسب بیفتاد و بمرد چهار وزیر متوالیاً عهده دار امور شدند یکی ابومنصور محمد بن عزیر (۳۴۳-۳۴۵ هـ) دیگر ابوجعفر احمد بن حسین عتبی (۳۴۵-۳۴۸) دیگر ابومنصور یوسف بن اسحاق (و ۳۴۸-۳۴۹ هـ) دیگر ابوعالی محمد بن محمد بلعمی (و ۳۴۹-۳۵۰) (رش: گردیزی، زین الاخبار ص ۳۹-۴۲، تاریخ بخارا ص ۳۱-۳۲) که بفرمان ابوصالح منصور کتاب تاریخ طبری را در سال ۳۵۲ هجری با تصرفاتی از عربی بفارسی گردانید و احتمال دارد که مقصود از وزیر مذکور در متن او باشد.

۲- چنین است در جمیع جاهای کتاب که نام او مذکور است، شاید «ابوالبختری» صواب باشد.

۳- امیر ابواحمد ولی الدوله خلف بن احمد بن محمد صفاری پس از کشته شدن پدر از ۳۵۲ هجری تا ماه صفر ۳۹۳ حکومت کرد و پس از سه سال زدو خورد بالشکریان سلطان محمود باو تسلیم شد و عاقبت در ۳۹۹ هـ در زندان قلعه گردیز یادهک در گذشت، رش: قراضة طبیعیات، مقدمه نگارنده ص ۲۱-۲۲ (با سراج).

ببخارا نزد حضرت شهنشاه آمد^۱ [و] التماس نمود تا جوارح نامه شاهنشاهی را پیش او آورند مطالعه نمود و پسندیده داشت و یک باب در شناخت بحری^۲ بهمرسانید و اضافت کرد و منظور شد...»

وجود کتابهای بازداری در دولت سامانی از منابع دیگر نیز تأیید میشود ابوالحسن علی بن احمد نسوی (۳۹۳ - ۴۹۳ هـ) در بازنامه خود مکرر از شکار نامه یا بازنامه سامانی سخن گفته^۳ و فخرالدین محمد رازی (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ) در کتاب ستینی مطالبی «از بازنامه کسری نوشیروان» که در بالا وصف آن گذشت و بعید نیست که همان «جوارح نامه شهنشاهی»^۴ باشد نقل کرده است.

۱ - مقصود از شهنشاه در اینجا امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۰۰-۳۶۶ هـ) است. امیرخلف بن احمد در اوایل سال ۳۵۸ هجری از حج بازآمد و او را بزرنگ دارالملک سیستان راه ندادند او بدرگاه امیر خراسان ابوصالح منصور پناه برد امیر او را خلعت و سپاه داد و خلف بزرنگ آمد (روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۵۸ هـ) (رش: تاریخ سیستان ص ۳۳۳ - ۳۳۴) چون مؤلف لقب شهنشاه را در مورد عبدالملک بن نوح سامانی در بالا استعمال کرده و در اینجا در مورد ابوصالح منصور مطلقاً بکار برده نتیجه این میشود که شهنشاه لقب نوعی امیران سامانی بوده لکن این امر در مورد امیران مذکور محقق نیست بلکه مشکوک فیه است در دولت اسلام اول کسی که بلقب شاهنشاه خوانده شد عضدالدوله (۳۳۸ - ۳۷۲ هـ) است و پس از او امیران بویهی اغلب این لقب را داشته‌اند.

۲ - رش: صیدالمراد فی قوانین الصیاد، مقدمه ناشر ص IV و XII ح.

۳ - نسخه خطی ص ۲ و ۲۹ و ۶۴ و ۷۷. در این کتاب از بازنامه پرویز ملک پارسیان (ص ۴۳) و بازنامه سغدیان (ص ۲۹ و ۳۲ و ۶۴) و بازنامه پارسی (ص ۲) و بازنامه‌های عراقیان و خراسانیان (ص ۱۲) سخن رفته و ابن‌الندیم در الفهرست (ص ۲۱۵) از کتاب بازشکاری ایرانیان نام برده است.

۴ - کتاب ستینی (طبع بمبئی ۱۳۲۳ هـ ق) ص ۱۴۳-۱۴۴ - اما سبک بیان منقولات چندان کهنه و قدیم نمی‌نماید ظاهراً یا امام فخرعبارتهای آن کتاب را ملخص کرده یا آنکه دیگران بعدها در آن دست برده‌اند.

شاهنامهٔ بزرگ ابوالمؤید به نثر

ابوالمؤید بلخی مؤرخ و شاعر و سیاح قرن چهارم معاصر ابوالفوارس عبدالملک ابن نوح (۳۴۳-۳۵۰ هـ) و ابوصالح منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ هـ) و ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ هـ) سامانی و از مؤلفان مشهور بر اثر آن قرن است.

معروفترین تألیف او شاهنامه^۱ بزرگ نثر است ابوالمؤید چنانکه از مقدمهٔ کتاب عجائب بربور بحر او برمی آید لااقل یک چند بدستگاه سامانیان نزدیک بوده و چون بلعی در تاریخ خود که بسال ۳۵۲ ساخته از شاهنامهٔ او نام برده است بعید نمی نماید که او این کتاب را بفرمان یا در عصر عبدالملک بن نوح کرده باشد. بنابراین فرض، بلعی که خود در بخارا میزیسته و در سال ۳۴۹ وزارت منصور یافته بوجود آن کتاب آگاه و از آن بهره مند گشته است صفت بزرگ^۲ که بشاهنامهٔ ابوالمؤید داده شده بر پر حجمی و اهمیت آن دلالت دارد.

در کتاب منظور چنانکه از مراجع مذکور برمی آید لااقل داستان جمشید و ضحاک و فریدون و ایرج و سلم و تور و منوچهر و نوذر و افراسیاب و زاب و اخبار گرشاسب و زریمان و سام و دستان و رستم و فرامرز و سرگذشت کیقباد و کیکاوس و کیخسرو

۱ - این نام در تاریخ بلعی (بتصحیح سلك الشعراء بهار بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱ ش.) ص ۱۳۳ و در قابوسنامهٔ عنصرالمعالی کیکاوس (بتصحیح سعید نفیسی با مقدمه و حواشی، تهران ۱۳۱۲ ش.) ص ۲ (نیز رش؛ ص ۱۹۵-۲۰۲) و در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (بتصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش.) ص ۶۰ صریحاً آمده است در نزهة نامهٔ علائی شهرمدان ابوالخیر (نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۸۴ کتابخانهٔ مجلس مقالت هفتم) و در مجمل-التواریخ والقصص ص ۲-۳ نام کتاب دیده نمیشود ولی فحوای کلام معلوم میدارد که مقصود شاهنامه است.

۲ - این صفت را بلعی بشاهنامهٔ ابوالمؤید (ص ۱۳۳) و شاهنامهٔ (= سیرالملوک) ابن المقفع (ص ۴) هر دو داده است.

و لهراسب و اخبار آغش و هادان و کی‌شکن باجمال یا تفصیل آمده بوده است و برخی از آن داستانها کتابی جداگانه تلقی می‌شد.

مؤلف تاریخ سیستان بداستان گرشاسب عنوان کتاب داده و قطماتی از آنرا در کتاب خود آورده^۱ ولی چنانکه برخی از محققان احتمال داده‌اند کتاب گرشاسب بخشی از شاهنامه^۲ بزرگ ابوالمؤید بوده نه کتابی مستقل و مفرد و آنچه این نظریه را تأیید میکند آنست که بلعمی در تاریخ خود ذیل پادشاهی بیوراسب آنجا که از فرزندان و اعقاب جمشید تا فرامرزانام میبرد گرشاسب را نیز در جمع آنان ذکر میکند^۳ و سپس میگوید: «و حدیثها و اخبارها و سرگذشت‌های ایشان بسیارست و بسیار گویند، ابوالمؤید البلخی یاد کند بشاهنامه^۴ بزرگ»^۵

این تألیف شکوهمندگرانقدر ابوالمؤید قدر متیقن تا زمان تألیف تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (۶۱۳ ه. ق) و ایلغار سهمگین کم نظیر مغول باقی بوده و از آن پس بر اثر حوادث از دست رفته است.

۱- ض ۱ و ۵ و ۳۵-۳۷. ظن نگارنده براین است که آنچه در صفحات ۲- ۷ (بنا کردن سیستان... و بازاز پس وی فراسرز بود) و صفحات ۲۱-۲۳ (سیستان از بهران گوید... نیمروز نام کردند) و صفحات ۳۳-۳۴ (گرشاسب و نبیرگان... ببلخ شد) آمده اصلاً از کتاب ابوالمؤید گرفته شده است. نیز رش: مقدمه مجمل التواریخ و القصص ص و.

۲- تاریخ بلعمی (ص ۱۳۳) و تاریخ سیستان (ص ۲) (نه ص ۸۵) در سلسله نسب گرشاسب جزدر بعضی از نامها که تحریف شده کاملاً موافقت دارند و این نیز وحدت مرجع و نظریه مذکور در بالا را که کتاب گرشاسب ابوالمؤید قسمتی از شاهنامه بزرگ او بوده مؤید است.

۳- برای مزید اطلاع درباره کتاب مذکور رش: تقی‌زاده، شاهپیر شعرای ایران، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۲ ص ۷-۹ و ش ۸ ص ۱۰ و ش ۲ ص ۱۰ و ش ۱۶ و ش ۱۲ ص ۲۸ س ۱ ح ۲؛ قزوینی، مقدمه قدیم شاهنامه، هزاره فردوسی ص ۱۲۵-۱۲۶؛ سعید نفیسی، ابوالمؤید بلخی، مجله شرق دوره اول ش ۳ ص ۱۲۹-۱۳۶؛ دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ ص ۶۱۱-۶۱۲؛ ژ. ل. ص ۳۴ ح ۱۹.

تاریخ نامه بلعمی

این کتاب را ترجمه تاریخ طبری (= تاریخ الرسل والملوک ابو جعفر محمد ابن جریر) (۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) نیز گویند و آن ترجمه گونه‌ایست از تاریخ طبری که در سال ۳۵۲ تا ۳۵۵ با کسر و اضافات بجا و نابجا و اصلاحات و انتقادات^۱ (و احیاناً اشتباهات) از خامه ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله تمیمی بلعمی معروف به امیرک دستور ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ) بلعمی در مقدمه کتاب (ص ۱-۲) گوید:

«و بدانکه این تاریخ نامه بزرگست که گردآورد ابی جعفر محمد... الطبری... آنکه ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی... بلعمی که این تاریخ نامه را... پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نباشد پس گوید چون اندروی نگاه کردم و بدیدم اندروی علمهای بسیار و حجت‌ها و آیت‌های قرآن و شعرهای نیکو و اندروی فایده‌ها دیدم بسیار، رنج بردم و جهد و ستم برخویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم...»

۱ - مثلاً داستان کیومرث و عقاید ایرانیان در آغاز آفرینش آدم (ص ۲ بعد) و اقوال حکیمان و متکلمان (ص ۲-۳ و ۲۶ و ۳۵ بعد) و سنجمان (ص ۲ و ۴) و دهقانان (ص ۵-۸) و گبران (ص ۱۱ و ۱۲) و جهودان و ترسایان (ص ۱۴) و سردم عالم (ص ۱۶) و گروهان عجم (۱۱۲ - ۱۱۳) و گروهی از علماء اخبار (ص ۱۱۳) و پسر بقیع (ص ۴ و ۱۱۳) و سغان (ص ۱۱۶) و ابوزید بلخی در کتاب فضایل بلخ (ص ۱۲۰) و گفتار علما (ص ۱۲۱) و ابوالمؤید بلخی (ص ۱۳۲ - ۱۳۳) و قول و رأی باطنیان (ص ۳۷ - ۳۹) و بحث‌های راجع بقرآن (ص ۴۳۶ و بعد) و خبر خراج در عهد قباد و انوشیروان (ص ۹۷۰ - ۹۷۲) همه مطالبی است که بلعمی از خود و منابع دیگر با همت گردآورده و بر اصل افزوده‌است. بلعمی گاه‌گاه نیز از طبری انتقاد کرده (مثلاً رش: ص ۵۱ - ۵۲ و ۵۰۴ و ۶۶۰ و ۶۶۸ و ۷۰۱ و ۷۷۲ و بعد...) سرگذشت بهرام چوبین سردار معروف هرمز و اختلافات و کشمکش او با خسرو پرویز و نافر جاسی کاراو موضوع داستانی حماسی شد که ظاهراً در اواخر روزگار ساسانیان مستقل^۲ بزبان پهلوی بقیه در حاشیه صفحه بعد

از این نوشته گرداننده کتاب صریحاً معلوم میشود^۱.

امّا علامه محقق قزوینی نوشته اند^۲: «... و چیزی که مراسبق با شتابه انداخته بوده و مراد مؤلف [یعنی ابوالفضل محمد بلعمی پدر ابوعلی] را ابوعلی بلعمی انگاشته ام لابد ترجمه تاریخ طبری بوده است که او را در نظر من از ادباء جلوه داده بوده است و حال آنکه با احتمال بسیار بسیار قوی ترجمه تاریخ طبری فقط بسعی و اهتمام و عنایت

بقیه حاشیه صفحه قبل :

برشته تحریر درآمد در عهد اسلامی جبلة بن سالم بن عبدالعزیز آن سرگذشت را از پهلوی بعربی درآورد این داستان بملاحظاتی که تا حدی معلوم است در خدای نامه و در ترجمه عربی آن داخل نشد ولی برخی از مورخان اسلامی قسمتهائی از ترجمه عربی جبلة را در تألیفات خود وارد کردند و ترجمه فارسی آن اول بار در تاریخ نامه بلعمی (ظاهراً بخامه گردآورنده کتب) دیده میشود، نیز رش: طبری، تاریخ ج ۱ ص ۵۸۶ و ۵۹۱؛ دینوری، الاخبار الطوال ص ۸۱-۱۰۴؛ یعقوبی تاریخ ج ۱ ص ۱۳۵-۱۳۹؛ سروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳؛ الفهرست ص ۳۰۵؛ شاهنامه فردوسی؛ فارسنامه ابن البلخی ص ۹۸-۱۰۳؛ مجمل التواریخ ص ۷۶-۷۷؛ نولدکه، حماسه ملی ایران (ترجمه بزرگ علوی) ص ۲۷ و ۲ و ص ۳۱ و ص ۸۰؛ تقی زاده، کاهوه، دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۳ س ۱ و ح ۳ و س ۲ و ح ۷ و ص ۱۱ س ۲ و ش ۱۱ ص ۸ س ۲ و ح ۳ و ش ۱۱ ص ۱۰ و ح ۴ و ش ۱۲ ص ۷ س ۲ و ح ۲ - جبلة بن سالم مترجم مزبور کتاب رستم و اسفندیار را نیز از پهلوی بعربی ترجمه کرد (رش: الفهرست ص ۳۰۵) پدرش ابوالعلاء سالم که در بلاغت شهرتی داشت کاتب و صاحب دیوان رسایل هشام بن عبدالملک اموی (م ۱۲۵ هـ) بود (رش: الفهرست ص ۱۱۷ و ۱۲۵ و جهشیاری ص ۶۲-۶۴) نه جبلة (چنانکه بخط در الفهرست ص ۲۴ مذکور است).

- ۱ - مؤلف مجمل التواریخ گوید (ص ۱۸۰): «اندر نقل کتاب تواریخ محمد بن جریر الطبری... که از تازی پیرایه کرد دست ابوعلی محمد بن محمد، وزیر ابوالعلمی بفرمان امیر منصور ابن نوح السامانی، که بر زبان ابی الحسن الفایق الخاصه، پیغام فرستاد در سنه اثنی و خمسين و ثلاثماية»
- ۲ - چهار مقاله نفیاسی عروضی سمرقندی (یکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۲۴، ولیکن در پی ج ۷ ص ۲۶۷ نظریه ای موافق با نوشته مذکور بلعمی.

او بوده است نه بقلم شخص او مستقیماً . . . « تاریخ نامه بلعمی اولین کتاب نثر فارسی مفصل و گوهری است که از گنج خانه بتاراج رفته ادبیات ایران بما رسیده است »^۱.

کتاب شش فصل در شناختن اسطرلاب

تألیف حکیم ابوجعفر محمد بن ایوب حاسب طبری از علمای ریاضی و نجوم که در سال ۳۵۴ هجری (۳۳۴ یزدگردی) بطریق سؤال و جواب نوشته شده است.^۲

کتاب استخراج

در طلب عمرو هیلجات درسی باب، تألیف حکیم ابوجعفر محمد بن ایوب حاسب طبری^۳.

کتاب زیج المفرد

تألیف محمد بن ایوب حاسب طبری^۴

شمارنامه^۵

از همان عالم

ترجمه تفسیر بزرگ از روایت طبری

نگاشته جمعی از علمای ماوراء النهر در روزگار امیر ابوصالح منصور بن نوح

- ۱- رش : مقدمه سودمند آقای محمد بروین گنابادی بر مجلد اول تاریخ بلعمی ص ۱-۸۳.
- ۲- رش : ابوالحسن بیهقی، تتمه صوان الحکمه (چاپ لاهور) ص ۸۴ و ذیل آن؛ حاجی خلیفه کشف الظنون ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵؛ دکتر مهدی بیانی، نمونه سخن فارسی ص ۲۳-۲۴؛ سید جلال الدین طهرانی، گاهنامه سال ۱۳۱۱ ش ص ۱۳۰-۱۳۲، و گاهنامه سال ۱۳۱۲ ش. ص ۵۰، آقای طهرانی نسخه‌ای از این کتاب را که کتابت آن بسال ۳۷۲ هجری انجام گرفته در کتابخانه خود دارند. رساله العمل والاقاب فی معرفة علم الاسطرلاب از نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی سابق برلین ظاهراً همین کتابست (رش : مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۷ ش ۳ ص ۷۳-۷۴)؛ محمد دبیرسیاقی، نمونه نثرهای بجامانده فارسی ص ۶۱-۶۷.
- ۳- رش : دکتر بیانی، نمونه سخن فارسی ص ۲۵-۲۶، فهرست کتابهای اهدائی آقای مشکوة بکتابخانه دانشگاه تهران نگارش دانش پژوه ج ۳ ص ۸۲۸ کتاب منظور در این نسخه بعنوان « استخراجات درخواستن عمرو هیلج » یاد شده است.
- ۴- رش : تقی زاده، گاه شماری ص ۲۹۹؛ حاجی خلیفه ج ۲ ص ۹۷۱؛ عجب نامه ص ۱۴۱ در باب عصر مؤلف و اختلاف رأی در آن، رش : فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۶ ص ۱۰۲ ح ۲.
- ۵- این کتاب بچاپ رسیده و بزودی منتشر میشود.

سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵ هجری). نام مترجمان این کتاب و تاریخ ترجمه آن و وزیری که در زمان او این کار انجام یافته معلوم نیست - در عهد منصور دو وزیر بتناوب وزارت میکردند یکی ابوعلی محمد بن محمد بلعمی و دیگر ابوجعفر احمد بن حسین عتبی و احتمال میرود که ترجمه در وزارت ابوعلی بلعمی که مترجم تاریخ طبری نیز هست صورت گرفته باشد خاصه که در مورد ترجمه تفسیر طبری در نسخه خطی نفیس پاریس مطلبی نقل شده که شبیه آن در مورد ترجمه تاریخ طبری در مجمل التواریخ و القصص آمده^۱ و آن اینست :

« پس بیرون آمد فرمان امیرسید ملک مظفر بردست کسهای او و نزدیکان او و وزیران [؟] بر زبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی این جماعت مردسان و این علما (یعنی علمای ماوراءالنهر) تا ایشان از میان خویش هر کدام دانایتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بيفکنند و اقتصار کردند برستون اخبار... »^۲

امری که درخور ذکر است و برخی از دانشمندان بآن توجه کرده اند اینست که :
 « . . . تفسیری که فعلاً از محمد بن جریر الطبری . . . بدست است و درسی جزو ده مجلد بسال ۱۳۲۱ هجری در مصر بطبع رسیده بکلی وبالمّرّه غیر از آن چیز نیست که بنام ترجمه تفسیر طبری . . . بفارسی موجود است . با آنکه صریحاً در مقدمه ذکر شده که این کتاب تفسیر ترجمه مذکور است و بدست جمعی از علمای ماوراءالنهر و بامر منصور بن نوح سامانی ترجمه شده است ، و باتطبیق بین این دو یعنی متن طبری و آنچه بنام ترجمه تفسیر طبری معروف شده - این نکته واضح میشود . . . و علاوه بر آن تفسیر طبری پراست از مطالب مربوط بصرف و نحو و لغت و روایات مختلف واستشادات از شعرای عرب و طرق متعدد روایات و قراآت و غیره که ابداً از آن نام و نشانی در ترجمه نیست ، و فقط گاهی

۱ - رش : در همین یادداشتها ذیل عنوان تاریخ نامه بلعمی .

۲ - رش : قزوینی، مقدمه مرزبان نامه ص ۱۰۶-۱۰۷؛ قزوینی بیست مقاله ج ۱ (۱۳۰۷ ش)

داستانهایی که مربوط بانبیاء است و بمناسبتی در قرآن بآن اشاره شده ، نقل می کند ، و این داستانها هم با متن طبری موافقت ندارد . . .^۱

المعالجة البقراتية^۲

یا کناش ابوالحسن احمد بن محمد طبری ترنجی شاگرد ابوماهر موسی بن سیار مجوسی . مصنف در ابتدای امر طبیب ابو عبدالله بریدی (والی اهواز از سنه ۳۱۶ تا ۳۳۲

۱ - رش : برگزیده نثر فارسی ، فراهم آورده دکتر محمد معین ص ۳۷ ح ۱ (یادداشت آقای زریاب خوئی). برای مزید اطلاع درباره این کتاب رش : مجتبی مینوی ، مجله تقدیم سال ۱ ص ۵۶-۶۰ و ص ۱۰۵-۱۰۷ ؛ مینوی ، مجله یغما سال ۲ ش ۶ ص ۲۲۵-۲۳۰ ؛ دکتر مهدی بیانی ، نمونه سخن فارسی ، ص ۶-۱۱ ؛ دکتر بیانی ، راهنمای گنجینه قرآن در موزه ایران باستان (تهران ۱۳۲۸ ش) ص ۱۹-۲۰ ؛ حبیب یغمائی ، نسخه ای از ترجمه تفسیر طبری در باهان ، یغما ، سال ۱ ش ۱ ص ۳۰-۳۵ ؛ حبیب یغمائی مجله یغما سال ۲ ش ۴ ص ۱۲۹-۱۳۷ ؛ یغمائی ، یغما ، سال ۹ ص ۱۹۱-۱۹۲ ؛ یغمائی ، اصطلاحات و لغات نادره ترجمه تفسیر طبری ، یغما سال ۱ ش ۶ ص ۲۶۱-۲۶۴ ؛ دکتر یحیی مهدوی ، یغما ، سال ۱۰ ش ۳ ص ۱۳۶-۱۳۹ ؛ یق ، ج ۷ ص ۲۶۷ ؛ نظام وفا ، یادگار اروپا ص ۱۲۷ ؛ استوری ، ادبیات فارسی بخش اول ص ۲-۱ ، بخش دوم ص ۱۱۸۹ (اقبال آشتیانی ، ترجمه استوری ، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱ ص ۷۱-۷۳) ؛ ژ. ل. ص ۴۱-۴۵ و حواشی. ترجمه تفسیر طبری از محل هدیه استاد بزرگوار دانشگاه آقای دکتر یحیی مهدوی فراهم آورنده نسخه های عکسی آن کتاب بتصحیح و اهتمام فاضل ارجمند آقای حبیب یغمائی با مقدمه و معرفی نسخه های آن در کتابخانه هی معروف ، بچاپ رسیده و از این راه خدمتی پراچ بفرهنگ و ادب ایران انجام یافته است . نگارنده بامسرت تمام می بیند که آرزوی قدیم او (رش : قراضه طبیعیات، مقدمه مصحح ص ۳۶-۳۷ و ص ۶۶-۶۷ وح) در باره طبع تفسیرهای فارسی با چاپ شدن ترجمه تفسیر طبری و دوسه تفسیر مهم دیگر تا حدی جامه عمل پوشیده است .

۲ - در بعضی از نسخه های خطی این کتاب و منابعی دیگر «المعالجات البقراتية» آمده است ولی صورت بالا صحیح تر مینماید .

و وزیر راضی و متقی عباسی) بود و پس از مرگ ابو عبدالله بریدی در سنه ۳۳۲^۱ پزشک امیر ابوعلی حسن رکن الدوله دیلمی (۳۲۰ - ۳۶۶ هـ) گردید و کتاب خود را قدر متیقن پس از سال ۳۳۹ هجری^۲ در ده‌مقاله که مقالات اول آن در امور فلسفی راجع بطب است برشته^۳ تحریر درآورد. این کناش که یکی از کتابهای مهم و سودمند طب قرنهای ابتدائی هجری است شاید اصلاً بفارسی نوشته شده بود و سپس بعربی درآمد^۴ متن عربی آن حاوی بحث واستقصاء در ذکر انواع بیماریها و چگونگی درمان آنها با توجه بتشریح اعضاء اکنون موجود است.

کتاب عجایب برّو بحر

تألیف ابوالمؤید بلخی. تاریخ سیستان که قدیمترین مرجع درباره این کتابست و قطعانی از آنرا (بی‌تغییر ؟) ضبط کرده آنرا بنام کتاب عجایب برّو بحر^۵ خوانده است لکن متأخران آنرا باعتبار تحریر جدید آن کتاب^۶ باسمهای دیگر چون عجایب

۱ - چهارمقاله، تعلیقات قزوینی ص ۴۴۰.

۲ - یعنی پس از درگذشت ابونصر فارابی، رش: دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة مجلد ۶ ص ۲۴۲۸.

۳ - رش: الدومیلی، علم‌عرب ص ۱۲۰. ولی نگارنده از اساس این قول و مأخذ آن بیخبر است و در صحت آن تردید دارد. برای اطلاع بیشتر از مؤلف و کتاب او، رش: ابن ابی‌اصیبه ج ۱ ص ۳۲۱؛ بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب، ج ۱ ص ۲۳۷ و ذیل آن ج ۱ ص ۴۲۲؛ سارتن، مقدمه بر تاریخ علوم، ج ۱ ص ۶۷۷؛ محمد تقی دانش پژوه، جای مذکور ص ۲۴۲۵ - ۲۴۲۹؛ دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۴۵ و ۶۰۹ - ۶۱۰.

۴ - رش: تاریخ سیستان ص ۱۳ - ۱۴ و ۱۶ - ۱۸ (بدون ذکر نام کتاب)؛ مؤلف پس از ذکر نام ابوالمؤید (ص ۱۳) از بشر مقسم نام برده و باوهم کتابی در عجایب برّو بحر نسبت داده که بقرینه فارسی بودن کتاب ابوالمؤید ممکنست آن نیز بفارسی بوده.

۵ - نسخه کتاب ابوالمؤید از سیان رفته و تحریر جدید از آن که بر اساس کتاب ابوالمؤید با الحاقات پس از سال ۶۱۳ در آذربایجان صورت گرفته در دو نسخه یکی ناقص در کتابخانه استاد فقید بهار (عجائب البلدان) و دیگری (که در جزو کتابهای شرق شناس شهیر ادوارد برون بوده) (عجائب الاشیاء) در کتابخانه کیمبریج موجود است.

البدان^۱ و عجائب الاشياء^۲ و عجائب الدنيا^۳ نیز یاد کرده اند در آغاز نسخه فعلی کتاب آمده است :

« چنین گوید ابوالمؤید بلخی رحمه الله علیه که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود، و از بازرگانان^۴ و مردم اهل بحث عجایبها بشنیدم ، و آنچه در کتب خواندم جمله بنو شتم ، و جمع کردم از بهر پادشاه جهان ، امیر خراسان ملک مشرق ، ابوالقاسم نوح بن منصور سولی امیر المؤمنین [۳۶۵ - ۳۸۷ ه.] ، تا او را از آن مطالعه مؤانست بود ، و حق نعمت او را گزارده باشم که بر من و عالمیان واجبست »^۵.

و از این قول میل بجهانگردی و تازه بینی و عجایب شنوی و خطر جوئی مؤلف که در آن روزگاران نسبتاً با وجود رنج راه و آسیب سفر خاصه نزد جوانان کم

۱ - رش : م . بهار ، مجله ارمغان سال ۱۱ ش ۱ ص ۱۲-۱۴ ؛ تاریخ سیستان مقدمه بهار ص ۱۷ ح ۲۱ ص ۱ ح ۱ ؛ بهار ، سبک شناسی ج ۲ ص ۱۸-۲۰ ؛ قابوسنامه ، (با مقدمه و حواشی بقلم سعید نفیسی) ، حواشی ، ص ۱۹۵ و ص ۱۹۸ ؛ نفیسی ، ابوالمؤید بلخی مجله شرق دوره اول (۱۳۰۹ ش) ش ۳ ص ۱۳۱ ؛ برگزیده نثر فارسی ، فراهم آورده دکتر محمد معین ص ۲۴ . اما بعقیده نگارنده کتاب بلدان و منافع آن مذکور در تاریخ سیستان (ص ۱۷) با کتاب ابوالمؤید ارتباطی ندارد (رش : سبک شناسی ج ۲ ص ۲۰) .

۲ - رش : ادوارد برون ، نسخه های خطی فارسی سرالبرت هوتوم شیندلر ، مجله انجمن آسیائی سلطنتی لندن سال ۱۹۱۷ م ، ص ۶۵۷ - ۶۹۴ (کتاب شماره ۴۲) ؛ فردوس الحکمة فی الطب ، مقدمه مصحح صید - یه ؛ قابوسنامه ، حواشی ص ۱۹۵-۱۹۶ و ۱۹۸ ؛ مینوی ، مجله یغما ، سال ۲ ش ۴ ص ۱۴۰ ؛ مینوی ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۲ ش ۴ ص ۳۸ .

۳ - رش : ادوارد برون ، جای مذکور ، قابوسنامه ، حواشی ص ۱۹۵ و ۱۹۸ ؛ مجله یغما ، سال ۲ ش ۴ ص ۱۴۰ .

۴ - در وصف و ترسیم و شناساندن شگفتی های عالم طبیعت از برویچر و جانداران و عجایب شهرها و آبادانیهها و قومها و امتهای که از زبانهای قدیم بتدریج در کتابها ثبت و ضبط شده بازرگانان سفر کرده و جهان دیده (گاهی دروغزن) سهم و نصیب مهم داشته اند .

۵ - رش : برگزیده نثر فارسی ص ۲۴ .

نظیر نبوده^۱ معلوم می‌شود. گردآوری داستان این عجایب نیز برای پسندخاطر و «مؤانست»

۱ - کتابهای بسیار که در این عصرها (حتی در امپراطوری روم و وادی نیل و شاهنشاهی ساسانی) بعنوان‌های مختلف با مفاد نزدیک بهم بخامه جمعی از سیاحان و بازرگانان و جغرافیا دانان و مورخان و دانایان (که می‌توان برخی از آنانرا از بعضی جهات بآدادن آگهی‌ها و دیده وریهای سودمند پیشروان انسان شناسی اجتماعی (انترپولوی سوسیال) و قوم شناسی (اتنولوژی) و وصف طبقات اسم یا قوم نگاری (اتنوگرافی) بشمار آورد) نوشته شده باز نمای این این حس و حال و نمودار ذوق و دل‌بستگی بل شوق و شیفتگی عامه بویژه کودکان و جوانان و مردم سلیم دل براضی ساختن قوه خیال و خواندن این نوع آثار و شنیدن عجایب و غرایب (گاهگاه واقعی و بیشتر خیالی و معجول) طبیعت و دریاها و شهرها و بناها و خوارق عادات و شگفتی‌های رفتار و کرد ارساکنان گوناگون سرزمینهای دوراست. تأثیر این تصنیفات که بصورت‌های گوناگون در کتابهای ادبی (نثرونظم) و تاریخی و جغرافیائی و علمی و فنی جلوه‌گری می‌کند و جستجو و بررسی سلسله ارتباط آنها باهم از عهد بسیار قدیم (قرن نهم و هشتم پیش از میلاد) موضوع بحثی متنوع و مفصل و کتابی بزرگ تواند شد. نگارنده در ضمن مطالعه کتب نام مقداری کثیر از این نوع تصنیفات را دیده و ثبت کرده است گذشته از آنچه راجع باین مبحث ضمتادرتالیفات متعدد مختلف (جغرافیائی و تاریخی و سیاحتی و ادبی و داستانی و افسانه‌ای و نجومی و اقلیم شناسی و زمین شناسی و نبات شناسی و حیوان شناسی و علوم خفیه) آمده کتاب‌های کلا^۲ یا جزاً حاوی این نوع مطالب است که بعنوان‌های ذیل دیده می‌شود. ناگفته پیداست که فهرست زیر برپایه تتبع و استقصای کامل نیست:

عجائب بروبحر- عجائب البحر و البر- عجائب البحر- عجائب البلدان- عجائب الاشياء
عجائب- الدنيا- عجائب العالم- عجائب المخلوقات- عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات
عجائب الافاق- عجائب الهند- کتاب العجائب- عجایب نامه- عجایب شجره- عجائب
الملکوت من البحر الذی خار کتاب العجائب الکبیر- عجائب الاخبار- عجائب العلوم-
العجائب الاربعه- عجائب الطبقات- العجائب الطبیعیة والغرائب الصناعیة- کتاب الامصار
و عجائب البلدان- خریدة العجائب و فريدة الغرائب- نخبة الدهر فی عجائب البر
و البحر- مختصر العجائب- المغرب فی عجائب المغرب- نشق الازهار فی عجائب الامصار-
بقیه در حاشیة صفحه بعد

پادشاهی که چون بامیری بنشست هنوز بالغ نبود^۱ و دوران سروریش هم در جوانی بسر آمد مؤید این گفتار است.

ترجمه فارسی السواد الاعظم^۲

مؤلف اصل کتاب خواجه امام ابوالقاسم اسحق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابن زید حکیم سمرقندی از امامان فقه حنفی (متوفی بسال ۳۴۲ هـ) و معاصر امام ابوالحسن علی اشعری (متوفی بسال ۳۲۴ هـ) و شریک ابومنصور محمد ماتریدی

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

کتاب الغرائب - غرایب عالم - مجمع الغرائب - تحفة الغرائب - تحفة الغرائب فی النیرنج والمعائب - تحفة الاصحاب ونخبة الاعجاب - الدر المنضود فی عجائب الموجود - جواهر البحور وقایع الامور و عجائب الدهور

در این فهرست گاه عنوانی واحد بر کتابهای مؤلفان مختلف اطلاق گشته چنانکه بتقریب دوازده کتاب مختلف بنام عجائب البحور و شش بنام عجائب البلدان و شش بنام عجائب الدنيا و پنج یا شش بنام تحفة الغرائب و پنج یا شش بنام صور الاقالیم و چهار یا پنج بنام عجائب المخلوقات ... خوانده شده است.

۱ - رش : زین الاخبار گردیزی (طبع برلین ۱۳۴۷ هـ) ص ۴۸ .

۲ - آنچه تا شهریور سال ۱۳۴۲ ش. از ترجمه فارسی این کتاب که اصلاً به عربی تألیف شده می شناختیم «انتخابی» بود که از آن بوسیله محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری معروف بخواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) از اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند و جانشین او در کتابی که بسال ۷۹۵ نوشته بعمل آمده. صاحب نسخه مذکور (بخط مؤلف) آقای دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه با دو مقاله آن کتاب را معرفی کرده و شرح حال جامع مؤلف اصلی حکیم سمرقندی را **محققان** افزوده بودند در تاریخ شهریور ۱۳۴۲ آقای عبدالحی حبیبی فاضل معروف افغانی با مقاله ای سودمند در مجله یغما (سال ۱۶ ش ۵ مردادماه ۱۳۴۲ ص ۱۹۳ - ۲۰۰) بعنوان «یک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی پیدا شد، ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارده در باره این کتاب» مژده دادند که نسخه خطی کامل ترجمه فارسی پیدا شده و پیش ایشان است و خصوصیات نسخه را در آن مقاله معلوم کردند و مقدمه آنرا نشر دادند. اما خود کتاب تا کنون بچاپ نرسیده است.

سمرقندی (متوفی بسال ۳۳۵ هـ) است و او این کتاب را در بخارا بفرمان امیر عدل اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) بتازی در شرح شصت و دو مسأله کلامی^۱ تصنیف کرد و نزدیک امیر خراسان برد و عرضه کرد همه امامان و فقیهان پسندیدند.

مترجم فارسی کتاب که نامش معلوم نیست گوید :

« پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را بیارسی گردانید ، تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب رانیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند... پس من این کتاب را بیارسی جمع (?) کردم ، زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح بن منصور (ره) [۳۶۵ - ۳۸۷ هـ] از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد تا پیدا کرده آید ایشان را راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه و سلم و یاران و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و آن مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمائیکه اهل سنت و جماعت اند ، و آن مذهب امام امامان و سید فقها و کدخدای دین و شاهنشاه فقه ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن طاوس بن هرمزین کسری ملک بغداد^۲ که این برین مذهب بود... »^۳

ترجمه این کتاب نیز مؤید تأثیر مصلحت دینی در تألیف این نوع کتابها بزبان فارسی در آن روزگاران است و آن چنانکه گذشت بین سالهای ۳۶۵ - ۳۸۷ هجری صورت گرفته است.

۱ - حاجی خلیفه آنرا مبنی بر شصت و دو مسأله دانسته ولی نسخه مکشوف فارسی آن حاوی شصت و یک مسأله است (یادداشت آقای حبیبی در مقاله مذکور، ص ۱۹۳).
۲ - در الفهرست (ص ۲۰۱) سلسله نسب او «ابوحنیفه النعمان بن ثابت بن زوطی» ضبط شده است. نیز رش : مقاله آقای حبیبی ص ۱۹۸ ح ۳.

۳ - رش : مقاله مذکور ص ۱۹۷-۱۹۸ نیز رش : دکتر بیانی ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۶ ش ۳ و ۴ (شماره مخصوص رودکی) ص ۵۷ - ۷۰ ؛ برگزیده نثر فارسی فراهم آورده دکتر محمد معین استاد دانشگاه (تهران ۱۳۳۲ ش) ص ۲ - ۴ ؛ ژ. ل. ص ۲۳ و ح .

کتاب البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع

تألیف ابونصر حسن بن علی قمی منجم که در حدود ۳۴۶ یزدگردی مطابق با ۳۶۷ هجری یا کمی بعد از آن تألیف شده، مصنف این کتاب را بعربی ظاهراً در شهر قم^۱ نوشته و بعد خود^۲ آنرا بفارسی در آورده است^۳ ابونصر منجم قمی لا اقل یک چندی در دستگاه فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی (۳۶۶ - ۳۶۹ و ۳۷۳ - ۳۸۷ هـ) میزیست^۴ و که بی بنام تاریخ خلفا بزبان تازی کرده بود^۵ که ظاهراً از میان رفته است.

کتاب البارع که تألیف یکی از علمای ناحیه ایران مرکزی است از حیث زبان شناسی (خصایص دستوری و لغوی و اصطلاحاتی و تطور زبان) و خاصه لهجه شناسی

۱. بدلیل آنکه برای مثال طول و عرض جغرافیائی آن شهر را آورده است (رش: ژ. ل. ص ۵۱ و ح ۲)
۲. رش: کاهو، جای مذکور؛ برای نظریه دیگر، رش: ژ. ل. جای مذکور ص ۵۴ - ۵۳ و حواشی.
۳. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه ملی برلین بنشان «MQ ۱۰۱» محفوظ است که ناقص و دارای سقط بسیار است. از متن عربی آن هم که کاملاً تراست در همان کتابخانه و جاهای دیگر نسخه هایی موجود است، رش: تقی زاده، روزنامه کاهو، دوره جدید سال ۱ ش ۷ ص ۶-۷ و ح ۱ ص ۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه برلین تألیف اهلوار شماره ۵۶۶۱ (کتاب منظور از جنگ اخیر در کتابخانه شهر توینگن حفظ میشود)؛ شهردان ابوالخیر، روضه المنجمین (نسخه خطی)؛ رش: گاهنامه، جای مذکور؛ مجله ایران شهر سال اول ص ۳۴۶؛ مجله شرق دوره اش ۲ ص ۹۴؛ سید جلال الدین طهرانی، گاهنامه سال ۱۳۱۱ ص ۱۵۵-۱۵۶؛ حاجی خلیفه در کشف الطنون س ۱۶۴۲ روایت عربی آنرا مشتمل بر پنج مقاله و ۶۴ فصل ذکر کرده است (راجع بمقدمه های مختلف متن عربی آن کتاب رش: ژ. ل. جای مذکور ص ۵۲ ح ۱۰)؛ ذریعه ج ۳ ص ۸؛ بروکلن، تاریخ ادبیات عرب ج ۱ ص ۲۲۳ و ذیل ج ۱ ص ۳۹۸؛ استوری، ادبیات فارسی ج ۲ ص ۴۰ - ۴۱.
۴. رش: کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی ترجمه حسن بن علی قمی بفارسی، بتصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی، (تهران ۱۳۱۳ ش) ص ۸.
۵. رش: همان کتاب ص ۱۴۵.

با کتابهای دیگر که تا کنون نام برده‌ایم و بتقریب همه از نمونه‌های فارسی خراسان و ماوراءالنهر است فرق دارد^۱.

هدایة المتعلمین فی الطب

یا هدایة اخوینی یا کنش‌اش اخوینی^۲ تصنیف ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع بن احمد اخوینی بخاری شاگرد ابوالقاسم طاهر بن محمد بن ابراهیم مقانعی که یکی از شاگردان ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۲۰ هجری) بوده است و با در نظر گرفتن سال وفات رازی احتمال دارد که کتاب هدایة المتعلمین در حدود ۳۷۰ هجری تألیف شده باشد. این کتاب بزرگ عالیه قدر نه تنها نخستین اثر فارسی طبی است که بما رسیده و از جهات مختلف ادبی و زبانی و لهجی و لغوی و علمی درخور استفاده است بلکه یکی از قدیمترین و مهمترین تألیفات پزشکی از کتابهای وسط (یعنی بین کتب مقدماتی و عالی) است که در فرهنگ اسلامی ایران مقامی ممتاز داشته و دارد^۳.

حدود العالم من المشرق الی المغرب

این کتاب در روزگار امیر ابوالحارث محمد بن احمد بن فریغون از امیران

۱ - هیچ دلیلی نداریم که آنرا ترجمه شخص دیگری بدانیم.

۲ - رش: مینوی، هدایة المتعلمین در طب، یکی از نسخ خطی مهم فارسی، یغما، سال ۳۱۲ ص ۴۹۷ - ۵۱۰.

۳ - رش: تقی‌زاده «توجه ایرانیان در گذشته بطب و اطباء» (خطابه) مجله یادگار سال پنجم شماره ۶۷۱ ص ۲۲؛ نظامی‌عروسی سمرقندی، چهار مقاله (بکوشش دکتر محمد معین) متن ص ۱۱۰ و تعلیقات ص ۳۷۸ - ۳۸۴؛ ژ. ل. جای مذکور، ص ۴۸ - ۵۰ و حواشی؛ این کتاب بکوشش دکتر جلال ستینی استاد دانشکده ادبیات مشهد بطبع رسیده و بزودی منتشر خواهد شد. اخوینی کتابی دیگر نیز (بفارسی) بنام کتاب النبض کرده بود که بما نرسیده، رش: دکتر جلال ستینی، هدایة المتعلمین فی الطب، مجله دانشکده ادبیات مشهد سال ۵۰ ص ۵۰.

آل فریغون^۱ (متوفی بین سالهای ۳۸۹ و ۳۹۸ ه. ق.) درگوزگانان^۲ در ۳۷۲ هجری تألیف شده^۳ و قدیمترین کتاب جغرافیا بزبان فارسی است و باین سبب گذشته از کهنگی متن و فایده زبانی از حیث اصطلاحات علمی نیز اهمیت دارد.

تفسیر قدیم قرآن

از این تفسیر پرارزش که مؤلف وزمان تألیف آن معلوم نیست و از حیث کهنگی متن و امتیازات زبانی و لغوی و خصایص لهجه‌ای معتبر و سودمند است تنها مجلد سوم و چهارم (سوره‌های نوزدهم از آیه دوم تا آیه سیزدهم از سوره هشتاد و نهم و سوره‌های نود و دوم از آیه پنجم تا سوره نود و چهارم) در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است و برخی از محققان آنرا از زمانی نزدیک بزمان ترجمه تفسیر طبری میدانند^۴.

- ۱- رش: قراضه طبیعیات، مقدمه مصحح ص ۲۳ و ح ۵ سراج مذکور.
- ۲- از اطلاعاتیکه مؤلف درباره گوزگانان داده معلوم میشود که او باین سرزمین توجه تعلق بیشتر داشته است.

۳- رش: بارتولد، متن حدود العالم (چاپ عکسی. ۱۹۳۰ م) با مقدمه بروسی؛ سید جلال‌الدین طهرانی چاپ سربی از روی طبع مزبور (ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۴ ش)، ژ. ل. جای مذکور ص ۵۳-۵۴؛ استوری، ادبیات فارسی ج ۲ ص ۱۲؛ سینورسکی شرق شناس شهیر این کتاب را با انگلیسی ترجمه کرده و با تعلیقات بسیار مفید بطبع رسانیده و منتشر ساخته (لندن، ۱۹۳۷ م) و آقای دکتر منوچهر ستوده استاد دانشگاه متن فارسی آن را با مقدمه و فهرستهای سودمند طبع و نشر کرده است (تهران. ۱۳۴۰ ش)؛ نیز رش: فرهنگ ایران زمین ج ۷ دفتر ۳-۳ (ص ۲۳۱-۲۳۶).

۴- رش: مقاله ادوارد برون، مجله انجمن سلطنتی آسیائی (لندن) ش ژوئیه ۱۸۹۴ ص ۴۱۷-۵۲۴؛ فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانه دانشگاه کمبریج، تألیف ادوارد برون (۱۸۹۶ م) ص ۱۳-۳۷؛ دکتر مهدی بیانی، نمونه سخن فارسی ص ۳۶-۳۸؛ استوری، جای مذکور ج ۱ بخش ۱ ص ۲-۳ (ترجمه فارسی، جای مذکور ص ۷۳-۷۴) ژ. ل. جای مذکور ص ۵۶-۵۸؛ دکتر سعین، برگزیده نثر فارسی ص ۴۵.

تفسیر قدیم قرآن

تنها قطعه‌ای (۶۰ صفحه) از این تفسیر که ظاهراً معاصر ترجمه تفسیر طبری است باقی مانده^۱.

تفسیر قدیم قرآن

چهل و شش ورق از این تفسیر بدست است^۲.

تألیفات فارسی ابوالحسن عامری

ابوالحسن محمد عامری نیشابوری (م ۳۸۱ ه. ق) ملقب به صاحب الفلاسفه حکیم التقاطی که در دیباجه کتاب الامد علی الابد برخی از کتب خویش را نام برده به رسائلی که با اسم امیران و رؤسایان بفارسی ساخته اشاره کرده است^۳ از این رسائل فارسی جز شاید یک رساله که در ذیل شرح آن بیاید دیگر چیزی نمانده است.

۱- قطعه مذکور در نسخه قدیمی در کتابخانه فاتح (استانبول) بشماره ۳۰۱ موجود

است، رش: استوری جای مذکور ج ۱ ب ۲ ص ۱۱۸۹.

۲- رش: مقاله پروفیسور محمودخان شیرانی (به اردو)، مجله اورینتل کالج ش می

۱۹۳۲ ص ۱-۹۶ و ش فوریه ۱۹۴۷ ص ۴۱؛ استوری، جای مذکور ج ۱ ب ۲ ص ۱۱۸۹. چون در تألیفات ترجمه این تفسیرهای فارسی که عده آنها بسیار و از اصحاب مذاهب و فرقه‌های مختلف بوده سعی صاحبان آنها غالباً این بود که با حفظ معانی کلمات قرآن با کمال امانت و دقت و رعایت جانب دینداری معادل‌هایی در زبان فارسی برای آنها بجویند و آثار خود را بزبان عادی عمومی نشر دهند تألیف و روش گرد آوری لغات و وضع اصطلاحات آنها تأثیر مهم و در خور ملاحظه‌ای در بسط و توسعه زبان فارسی داشته و در صورت نشر و مطالعه تمامی آنها میتواند داشته باشد.

۳- استاد مینوی در قسم دوم از سلسله مقالات مجتمع سودمند خود تحت عنوان «از خزاین

ترکیه» (مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۴۳۳۶ ش) ۳ ص ۵۹-۸۳ شرح احوال و فهرست کتابهای ابوالحسن عامری را بتفصیل آورده و نخستین بار توجه علاقه‌مندان را باین رسائل معطوف داشته است. برای مآخذ احوال و تألیفات عامری رجوع شود به همین مقاله استاد مینوی نیز رش: یاقوت، معجم الادباء ج ۱ ص ۴۱۱-۱۲؛ و ج ۲ ص ۸۹ و ج ۳ ش ۱۲۴-۱۲۵ بقیه حاشیه در صفحه بعد

فرخ نامه یونان دستور

« یونان دستور نام مردی است (تاریخی یا خیالی) که در ادبیات پند و اندرز منسوب بعهد ساسانی همعصر انوشروان خسرو اول دانسته شده است و نصایحی از او بآن شهنشاه، و مذاکراتی مابین آن دونقل و مدّون شده»^۱ بنام فرخ نامه بزبان پهلوی که ابوالخیر امری (؟) آنرا بزبان فارسی گردانید و متن فارسی آن در دست است « و در مقدمه^۲ تحریری که بچاپ سنگی در روایات داراب هرمز دیار^۳ طبع شده است جای نام نویسنده بار اول سفید مانده، و بار دوم و سوم اسم او بصورت ابوالخیر امری نوشته شده است، و بنده گمان می کنم شاید بتوان این لفظ را مصحّف و محرف ابوالحسن عامری دانست و تصور کرد این یکی از آن رسائل فارسی باشد که خود او در مقدمه^۴ الامد علی البدب آنها اشاره کرده و گفته است اینهارا برای امیران و سران ایران می نوشته...»^۳

کتاب عروض

تصنیف ابویوسف ظاهراً از رجال قرن چهارم هجری کتاب او که گویا نخستین

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

وج ۵ ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابوریحان بیرونی، کتاب الصبینه (جاهای متعدد)؛ دائرة المعارف اسلام (طبع اول) ذیل نام ابن عباد؛ صدرالدین شیرازی رساله فی الحدوث، در مجموعه رسائل او (طهران، ۱۳۰۲ هـ) ص ۸۳-۸۴؛ اقبال آشتیانی، چند صفحه از تاریخ ری، مجله ایران اسروز سال ۴ ش ۱ ص ۱۱؛ عبدالرحمن بدوی، التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة (۱۹۴۶ م) ص ۹۰-۹۱؛ بدوی، الافلاطونیة المحدثة ص ۲۰؛ یق، ج ۳ ص ۱۹۵؛ دری، کنزالحکمه (ترجمه نزهة الارواح) ص ۱۲۵-۱۲۶ و حاشیه ۴۴ و ۴۶؛ محمد تقی دانش پژوه، فهرست کتب اهدائی مشکوة بدانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۴۶؛ دهخدا، لغت نامه، ذیل ابوالحسن عامری؛ شریف رحمانی، ابوالحسن عامری (رساله دکتري متن ماشین شده محفوظ در کتابخانه دانشکده الهیات و فرهنگ اسلامی - ۱۳۴۲ ه. ش).

۱ - از مقاله مذکور استاد مینوی ص ۷۹-۸۰.

۲ - چاپ بمبئی ج ۲ ص ۲۳۰ تا ۲۴۰ (از همانجا).

۳ - از همان مقاله ص ۸۰ برای مآخذ دیگر درباره فرخ نامه و یونان دستور رجوع

شود بهمان جا ص ۸۰. نیز رش: مجمل التواریخ و القصص ص ۹۶؛ عوفی، جوامع الحکایات

عکسی ص ۲۰۷.

کتاب عروض فارسی بشمار می آید^۱ اکنون مفقود است.

کتاب عروض

مؤلف آن ابوالعلاء شوشتری از شاعران قرن چهارم هجری است اوضاهراً پس از ابویوسف مذکور و یامعاصربا او بوده است. محمد بن عمر رادیانی صاحب ترجمان البلاغه (ص ۲) نام ابویوسف را براو مقدم داشته و شاید بتوان این تقدم را تقدم زمانی دانست نام ابوالعلاء در شعر منوچهری آمده است^۲.

خجسته نامه

در علم عروض تألیف استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی و آن اکنون در دست نیست. بهرامی معاصر امیر سبک‌تگین (۳۶۷-۳۸۷ هـ) و امیر محمود (۳۸۷-۴۲۱ هـ) و از شاعران و ادبای عصر اول غزنوی است. عوفی خجسته نامه را در علم عروض بنی نظیر میداند^۳ نظامی عروضی^۴ دو کتاب بنام غایة العروضین (المعجم: غایة العروضین)

۱- رش: محمد بن عمر رادیانی، ترجمان البلاغه (طبع احمد آتش) ص ۲؛ آقای دکتر صفا استاد دانشگاه در باره اینکه ممکن است این ابویوسف و یوسف عروضی از شاعران قرن چهارم یکی باشند در مقاله مندرج در مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۲ ش ۳ بحثی مستوفی کرده اند، نیز رش: دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ (چاپ سوم) ص ۳۷؛ و ص ۶۱۰؛ سعید نفیسی، یوسف عروضی، مجله شرق ش ۱۱-۱۲ ص ۷۵۸-۷۶۰؛ یق، ج ۷ ص ۳۳۶-۳۳۵.

۲- بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل - آنکه از ولوالج آمد آنکه آمد ازهری (رش: دیوان منوچهری دامغانی با حواشی و تعلیقات بکوشش محمد دبیرسیاقی چاپ دوم ص ۱۴۰)؛ برای اشعار او، رش: سعید نفیسی، ابوالعلاء شوشتری، مجله شرق دوره ۱ ش ۵ ص ۲۶۵-۲۶۸، ترجمان البلاغه ص ۹ و ۷۴ و ۸۵.

۳- لباب الالباب ج ۲ ص ۵۶. نیز رش: چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی (بکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۹۸-۹۹؛ شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر شعار المعجم (بتصحیح مدرس رضوی - طهران ۱۳۱۴ ش) مقدمه قزوینی ص ب- ج و متن ص ۱۳۵ و ۱۴۱.

۴- چهارمقاله متن ص ۴۸، تعلیقات ص ۹۸ و ۱۵۳.

و کتزالقافیه^۱ بوی نسبت داده لکن با آنکه شمس‌الدین محمد بن قیس رازی ، بهرامی را از عروضیان عجم شمرده فارسی بودن کتابهای مذکور مسلم نیست اگر جمله‌ای که شمس قیس در المعجم (ص ۱۴۱) از غایة العروضین آورده نوشته بهرامی باشد میتوان فارسی بودن آن کتاب را محرز دانست .

کتاب ده‌نام (مفقود)

مؤلف این کتاب معلوم نیست نام مفردات طبی در آن بزبانهای مختلف ثبت شده بود ولی ظاهراً تحریف و تصحیف نامها ، بعثت جهل کاتبان ، استفاده از آن کتاب را دشوار کرده بود .

ابوریحان بیرونی آنرا در دست داشته و با آنکه در تألیف کتاب الصيدنه از آن بهره برده در باره آن گفته‌است :

« در دست عوام کتابی است که آنرا ده نام گویند و نسخه‌های آن بغایت فاسد است^۲ و از آن سودی نتوان برد و این نام بر آن بدروغ نهاده‌اند زیرا هر دارو در آن بده نام در ده زبان نیامده‌است »^۳ .

مقاله یا کتاب نصر بن یعقوب دینوری کتاب (مفقود)

مؤلف ظاهراً از رجال نیمه دوم قرن چهارم است . ابوریحان بیرونی کتاب او

۱ - درباره کتابی باین نام یا کنزالقوا فی از علی عزالدین بهرامی سرخسی (؟) رش :

مقاله روبن لوی در «ران سلخ» (مجموعه مقالات اهدائی به علامه تقی زاده) ص ۱۳۵-۱۳۸ .

۲ - از اینجا معلوم میشود که لابد آن کتاب مدتها پیش از ابوریحان تألیف شده بود .

۳ - رش : ابوریحان بیرونی ، کتاب الصيدنة فی الطب (جزء اول ، طبع ماکس

میرهوف) ص ۱۵ . - ابوریحان در همین جا از کتابی متداول در میان نصاری نام برده بعنوان « بشاق شماهی » بمعنی « تفسیر نابها » که « چهار نام » نیز خوانده میشد و سواد آن بچهار زبان یونانی و سریانی و عربی و فارسی ذکر شده بود - ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء (ج ۲ ص ۳۲) از کتابی اصلاً هندی باسم « تفسیر اسماء العقار باسماء عشرة » نام برده که ممکنست با کتاب ده‌نام منظور بی ارتباط نباشد .

را در جواهر و احجار هنگام تألیف کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر در دست داشته و از آن مکرر^۱ نام برده است کتاب دینوری گویا پس از مرگ امیررضی نوح بن منصور سامانی (۳۶۵-۳۸۷ ه. ش) تألیف شده^۲. و مؤلف در آن بیشتر از کتاب جواهر ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (م در حدود ۲۵۸ هجری) بهره یابی کرده بود^۳. تألیف او تا آنجا که آگاهی داریم نخستین کتاب فارسی در گوهرشناسی بوده است.

آنچه از نام کتابهای فارسی تا پایان قرن چهارم هجری ذکر شده باتباه شدن و نابود گشتن تألیفات و نوشته های گوناگون بر اثر حوادث مختلف در طول قرنهای و فراموش شدن نام آنها اندکی است از بسیار. بی شک در کتابخانه های رسمی و شخصی داخل و خارج ایران آثاری از آن زمانها موجود است که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته و بعضی نوشته ها یا نام آنها نیز مانده که زمان تألیفشان بسبب فقدان دلیل و قرینه اکنون بدرستی شناخته نیست و شاید بعد شناخته گردد^۴.

۱- رش : فهرست اعلام کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر (چاپ حیدرآباد ۱۳۵۵ ه. ق).

۲ همانجا ص ۶۶ و ۱۷۲.

۳- رش : کتاب الجماهر ص ۳۲ برای اطلاع بیشتر علاوه بر کتابهای مذکور، رش : بروکلن ، تاریخ ادبیات عرب ج ۱ ص ۲۴۴ و ذیل ج ۱ ص ۴۳؛ ژ. ل. جای مذکور ص ۳۴ ح ۹ (و سراج نامبرده).

۴- نگارنده فعلاً از آوردن فهرست نام آثار دسته اخیر که شاید از تألیفات قرن چهارم باشند و به چهل فقره میرسند بعلت تنگی جا و طولانی شدن مقاله خودداری می کند. و امید دارد که در مقدمه خردنامه توضیحاتی در این باب بیاورد.

